

## سیری در توطئه‌های جدایی خوزستان (قسمت اول)

واکنز ه ما ورشه های توطئه تجزیه و فروپاشی ایران بزرگ طی چهار صد سال اخیر

(از ۱۶۰۰ میلادی تا کنون)

نوشتاری از: سرور منوچهر یزدی

آنچه در این مقاله می خوانید: ۱- مقدمه ۲- توطئه های تجزیه خوزستان ۳- اولین توطئه تجزیه

خوزستان ۴- دومین توطئه تجزیه خوزستان ۵- سومین توطئه تجزیه خوزستان ۶- چهارمین توطئه

تجزیه خوزستان ۷- پنجمین توطئه تجزیه خوزستان ۸- ششمین توطئه تجزیه خوزستان ۹- هفتمین

توطئه تجزیه خوزستان ۱۰- پیوست

**مقدمه :**

گفتمان قوم گرایی یک فتنه ی غربی است

**\* خوزستان هفت بار با توطئه تجزیه روبرو شد.. !**

**\* انگلستان، لیدر فتنه انگیزی ها در خوزستان ..... !**

## \* بصره بار دیگر لانه روباه شده است .....

چندی است در برخی جراید و نشریات کشور بویژه استان خوزستان، مطالبی پیرامون قوم‌گرایی و مطالبات آنان انتشار می‌یابد که در شرایط حساس کشور اثرات ناخوش‌آیندی در جامعه باقی‌گذارده و ذهنیت‌هایی را پدید آورده است که نکند این قبیل جریان‌های فکری قصد آن دارند دل‌مشغولی ملت ایران را برای رسیدن به دمکراسی و حاکمیت ملت به بیراهه کشند و با رودررو قرار دادن تیره‌ها و اقوام ایرانی که قرن‌ها در کنار هم زیست تاریخ‌ساز و تمدن‌ساز داشته‌اند آنان را از اهداف اصلی مبارزاتی‌شان دور سازند!..

بنظر می‌رسد یک بار دیگر برخی روشنفکران مدعی آزادی، فرصت را برای فرود آوردن آخرین ضربه‌ها بر پیکر استقلال و تمامیت ارضی ایران مناسب تشخیص داده‌اند و هم‌چون سالهای گذشته گاه دانسته و زمانی ندانسته آب بر آسیاب دشمن میریزند...! برای جلوگیری از اشاعه‌ی این اندیشه‌های مخرب، مسائل را از دیدگاه‌های مختلف مورد بررسی قرار می‌دهیم تا نسل جوان کشور از کم و کیف این نظریه‌پردازیه‌های وحدت‌شکن و نقش سیاست‌های بیگانه در طول زمان برای تجزیه خوزستان آگاه گردد.

آنچه که برخی از روشنفکران نماها تحت عنوان قوم‌گرایی یا ملت‌سازی!! در حوزه‌های جغرافیایی

یک کشور بویژه ایران زمین طرح می‌کنند ناشی از دو دیدگاه است :

۱- دیدگاه لیبرالی و مارکسیستی که به "حق تعیین سرنوشت و خودمختاری اقوام" می

پردازند منشاء ظهور و بروز این تفکر مغرب زمین است.

۲- دیدگاه بین‌المللی، که از طریق آثار سیاسی و کتاب‌های شرق‌شناسان غربی، به کشورهای

خاورمیانه بویژه ایران راه یافته است

متأسفانه هر دو نگاه، مطالعات و تحقیقات شرق‌شناسان در جهت حفظ منافع استراتژیک

قدرت‌های استعماری انجام شده است و همین دولت‌های استعمارگر بوده‌اند که از ثمره‌ی کوشش‌های

علمی جهت‌دار محققین برای شناسایی اقوام و تیره‌های هر جامعه استفاده ابزاری کرده‌اند. بعنوان مثال

می‌توان به بخشی از اظهارات "لرد کوزن" سیاستمدار معروف انگلیسی در مجلس لردها اشاره

کرد:

«..... آشنایی ما نه فقط با زبان مردم شرق بلکه با رسوم، احساسات، سنت‌ها،

تاریخ و مذهب آنها و توان ما برای درک آنچه میتوان از آن به عنوان خلق و خوی

شرق نام برد- یگانه‌مبنایی است که با تکیه بر آن، احتمالاً، قادر خواهیم بود موقعیت

کسب شده کنونی را در آینده نیز برای خود محفوظ نگاه داریم.....» !!

بدین ترتیب مطالعات شرق‌شناسان در خدمت قدرتهایی بود که در پی کسب بازار تجارت و

معادن و منابع بودند و برای حفظ منافع غارت شده و تسلط بر آبها و رودخانه‌ها و مناطق سوق‌الجیشی

از طرق نظامی و سیاسی و یا فرهنگی دنبال میکردند.

یکی از اشکالات عمده تحقیقات شرق‌شناسان و جاسوسان غرب این بوده است که آنان شرایط زیست و اوضاع اقلیمی و فرهنگ کشور خود را ملاک و معیار بررسی‌ها قرار میدادند و از درک چگونگی ادامه حیات اقوام ایرانی با زبان‌ها و مذاهب مختلف عاجز بودند و علل پایداری میراث فرهنگی و تمدن درخشان ایران را با یافته‌های ذهنی و سیاسی خود مورد کنکاش قرار میدادند و از این راز بزرگ تاریخی تعمداً عبور میکردند که اختلافات زبانی، مذهبی و نژادی تا اواسط قرن بیستم هیچگاه نتوانسته رشته‌های الفت و وحدت و یکرنگی و همکاری ایرانی‌ها را از هم بگسلد. آنان ریشه‌ی اتحاد اقوام ایرانی که به غنای زبان پارسی و هنر و شعر و موسیقی و معماری و بالاخره میراث فرهنگی انجامیده را مورد هدف قرار داده و حضور چشمگیر نویسندگان و شعرا و ادبای ایرانی در میان آذری‌ها، کردها، بلوچ‌ها و عربهای خوزی را ندیده گرفته و برای هر قوم تاریخی جداگانه ساخته‌اند ... !!

شرق‌شناسان روسی، آلمانی، انگلیسی و فرانسوی از قرن نوزدهم به بعد مروج اندیشه‌ی ناسیونالیسم قومی شدند زیرا رقابت کشورهای اروپایی بر سر مستعمرات و چپاول و غارت ملت‌ها ایجاب میکرد تا به تضعیف کشورهای مشرق زمین پردازند. دولت انگلستان برای جلوگیری از نفوذ روسیه، اندیشه‌های قومی را در میان ترکهای عثمانی و آذریهای آذربایجان و آسیای مرکزی اشاعه میداد. روسها نیز متقابلاً به تحریف تاریخ و قوم‌پروری و ملت‌سازی در اراضی تحت نفوذ انگلیس‌ها میپرداختند.

پس از جنگ دوم جهانی آمریکایی‌ها نیز به صف مستشرقین پیوستند و باصرف بودجه‌های کلان - مطالعه در زمینه‌ی اقوام خاورمیانه و قوم‌گرایی را در دستور کار دیپلماسی خود قرار دادند و در نتیجه صف استعماری غرب در برابر شرق کامل شد و آرشیو سازمانهای جاسوسی و اطلاعاتی اروپاییها از این قبیل تحقیقات انباشه گردید...!

به عنوان مثال "**ولادیمیر مینورسکی Vladimir - Minorskey**" شرق‌شناس معروف روسی به ریشه‌های اقوام کرد پرداخت و "**جورج راولینسون**" شرق‌شناس انگلیسی قوم بلوچ را مورد مطالعه قرار داد و نیز "**لرد کرزن**" انگلیسی، **ناسیونالیسم بلوچ** را تعریف کرد ولی شگفت که کتب و مقالات ده‌ها جاسوس شرق‌شناس در بلوچستان از اعتبار تاریخی و علمی برخوردار نگردید ولی متأسفانه مستمسکی برای قلب تاریخ و ایجاد بحران فرهنگی و سیاسی در منطقه شد.

نویسندگان و شرق‌شناسانی از قبیل **لرد کرزن**، "**دایمز Dames**"، "**هیوز**"، "**سرهنری یوتینگر**" افسر انگلیسی که برای کمپانی هند شرقی کار میکرد و "**هاستلر**" (مروج پان ترکیسم) "**زرموف**" و "**چارموی**" روسی، "**اسکارمان**" آلمانی و دهها نفر دیگر هویت‌های قومی را مطرح کردند که متأسفانه روشنفکران قوم‌گرای قرن بیستم با بهره‌جویی از این آثار به میدان ناسیونالیسم قومی پای نهادند - بدون آن که توجه داشته باشند اکثر این تحقیقات با پشتوانه‌ی مالی سازمان‌های اطلاعاتی و به نیت جلب اقوام مختلف و تضعیف قدرت حکومت مرکزی دول رقیب و افزایش نیروی گریز از مرکز در بین اقوام و تیره‌ها بوده است. متأسفانه برخی قلم‌بدستان قوم‌گرا که مروج اندیشه‌های "**پان ترکسیم و پان عربیسم و پان اسلامیسم**" می‌باشند تحت تأثیر آثار

شرق‌شناسان غربی بوده و با استناد به این مطالعات جهت‌دار، جامعه ایرانی را که در حال گذر از دوران  
انسداد سیاسی به سوی توسعه سیاسی است با نگرانی‌هایی مواجه ساخته‌اند. ....

اقدام به پررنگ کردن تفاوت لهجه‌ها، زبان‌ها و مذاهب اقوام ایرانی در شرایط حساس فعلی نه  
یک کوشش فرهنگی است و نه دلسوزی برای ایران ....! بدون تردید بررسی نیازهای اقوام و تیره  
های ایرانی فقط در چهارچوب یک ایران آزاد و مستقل و بدور از تنش‌های داخلی تحت "  
**حاکمیت ملت**" مقدور است و بس. آنان که از مجموعه‌ی قانون اساسی جمهوری اسلامی - در  
پی اجرای اصول ۱۵ و ۱۹ آن می‌باشند چرا اصل مربوط به حقوق ملت را فراموش کرده‌اند؟ چرا به  
تضاد قوانین مجازات اسلامی با قانون اساسی اشاره‌ای ندارند؟

آیا کسانی که نسخه‌ی فدرالیسم برای جامعه ایران می‌پیچند شرایط اجتماعی، سیاسی و  
جغرافیایی کشور را درک کرده‌اند؟ آیا کسانی که امروز دغدغه خاطرشان زبان اقوام است توجه دارند  
که استقلال زبان ترکی، کردی و عربی و گسستن آن از زبان فارسی، سرآغازی است برای توطئه‌های  
بعدی و سپس تجزیه و جدایی؟!!

ملت ایران از تاریخ معاصر خود آموخته و بیاد دارد که در جنگ جهانی دوم و بهنگام توطئه  
جدایی آذربایجان سران فرقه دمکرات به اولین مطلبی که پرداختند مسأله "**استقلال زبان ترکی و**

**جدا شدن آن از حوزه‌ی زبان رسمی کشور بود**".

**"پیشه‌وری"** که **روزنامه آژیر** را در تهران به زبان فارسی منتشر میکرد در **"روزنامه**

**آذربایجان"** **ارگان فرقه دمکرات** به نوشتن مقالات ترکی اقدام کرد. فرقه دمکرات در آغاز

فقط مسأله زبان را مطرح و آنگاه گام به گام به سوی جدایی آذربایجان از پیکره ایران زمین پیش رفت

!.....

ملت ایران بیاد دارد که مطالبات **"پیشه‌وری ها و غلام‌یحیی‌ها"** براساس خواست و نیاز

مردم آن سامان نبود بلکه پشت سر این ماجرا، سیاست سلطه‌گر شوروی قرار داشت و به همین دلیل

هنگامیکه مذاکرات **"قوام السلطنه"** با **"استالین"** به نتیجه دلخواه رسید، روسها از آذربایجان

عقب‌نشینی کردند و اراده‌ی مردم آزاده آذربایجان پیشه‌وری و دار و دسته‌اش را فراری داد ... !

قلم بدستان قوم‌گرای امروزی با تحریف رویدادها و جعل وقایع و سیاسی‌کاری، محدوده‌ی

فرهنگی جامعه بزرگ ایران را که از محدوده‌ی سیاسی و جغرافیایی آن به مراتب بزرگتر و بیشتر است

نادید گرفته‌اند و با ایجاد اختلافات مذهبی و زبانی، قدرت عظیم یک ملت را بسوی فروپاشی سوق

میدهند بدون آن که خود صاحب اقتداری گردند .... سابقه تاریخی گواه است جاهایی که از سرزمین

مادر جدا شده‌اند بصورت یک لقمه چرب و نرم توسط غول‌های اقتصادی و سیاسی بلعیده شده و

حقوق مردم آن سامان بکلی از بین رفته است!

## توطئه های تجزیه خوزستان

باتوجه به پدیده ی فوق و گفتمان قوم سازی که تحفه ی استعمار غرب است، سری به تاریخ میزنیم و از میان رویدادها، استان خوزستان را بر می گزینیم که بیشترین توطئه و تهاجم بیگانه را تحمل کرده و امروز سرفراز با قامتی برخاسته از دفاع مقدس هشت ساله در برابر عراق، هدف توطئه های بعدی است .... !!

قبل از ورود به مبحث توطئه های تجزیه، ضروری است تاریخچه و هویت تاریخی خوزستان مرور گردد:

تاریخ گواهی میدهد که بین النهرین مهد تمدن های درخشان سومر - اکد - آشور و بابل بوده و این سرزمین از سال ۵۳۹ قبل از میلاد که "کوروش بزرگ شاهنشاه ایران" برای نجات یهودیان به بابل لشکر کشید بتصرف ایران درآمد و به مدت ۱۱ قرن تا سقوط ساسانیان بخشی از امپراطوری ایران بوده است. پس از حمله اعراب به ایران گرچه کشور ما با شکست نظامی مواجه شد ولی پس از یک مدت کوتاه هویت خود را بازیافت و اداره ی حکومت اسلامی بدستور "عمر خلیفه دوم" به ایرانی ها سپرده شد. دهقانان یعنی خاندان اصیل ایرانی، اصول کشورداری و امور دیوانی را به اعراب آموختند و آنان را به آداب زندگی مدنی آشنا ساختند تا از خشونت آنها کاسته شود ....



نفوذ ایرانیان در حکومت اسلامی سبب شد که حکومت بنی‌امیه بدست ایرانی‌ها منقرض و خلافت عباسی با تلاش "**ابو مسلم خراسانی**" از سرداران خراسان استقرار یابد و در این زمان بود که فرهیختگان و اندیشمندان و سیاستمداران ایرانی اصول مملکت‌داری را به "**خلفای عباسی**" آموختند و در نتیجه نفوذ فرهنگ ایران زمین بغداد به یکی از مراکز عمده بازرگانی و سیاسی و فرهنگی جهان تبدیل گردید.

در سال ۳۳۴ هجری **خاندان آل بویه** با تصرف بغداد، بین‌النهرین را به آغوش سرزمین مادر بازگردانیدند و "**عضدالدوله دیلمی**" به آبادانی‌های بسیار پرداخت و برقبور ائمه اطهار گنبد و بارگاه باشکوه ساخت و از آن پس **سلسله‌های سلجوقی و خوارزمشاهی** بین‌النهرین را اداره میکردند ..... با هجوم سیل‌آسای قوم وحشی مغول به ایران - بغداد در سال ۶۵۶ هجری بتصرف "**هلاکوخان**" درآمد و چراغ عمر ۵۲۵ ساله خلافت عباسی خاموش گشت و بین‌النهرین تا سال ۷۳۶ هجری در قلمرو ایلخانان مغول بود و پس از آن تحت حکومت "**آق‌قویونلو**" درآمد.

با تأسیس **سلسله صفوی**، سراسر ایران زمین از وحدت سیاسی کامل برخوردار شد اما حکومت عثمانی و توسعه‌طلبی‌های آن حکومت، آرامش منطقه را بهم زد بطوریکه از سال ۹۲۰ هجری که "**سلطان سلیم**" به ایران حمله کرد و **حماسه جنگ چالدران** آفریده شد تا شهریور ۱۳۵۹ خورشیدی که صدام حسین هوس قادسیه دوم را کرد به مدت ۴۰۰ سال ایران و عثمانی و سپس عراق با هم در جنگ و ستیز بودند و بین‌النهرین و اروندرود و خوزستان مهمترین بهانه‌ی این درگیریها بود، بطوریکه در قرن دهم هجری ۷ جنگ و در قرن دوازدهم ۹ جنگ و در قرن سیزدهم یک جنگ و

آخرین آن تهاجم عرق به ایران در قرن ۱۴ حوادث مرگباری را در پی داشت. نتیجه این جنگ‌ها فروپاشی عثمانی، تجزیه ایران و ضعف و تباهی مردمان این مناطق بود.

از شگفتی‌ها اینکه در تمامی این جنگ‌ها دخالت مستقیم و آشکار اروپایی‌ها بویژه انگلیسی‌ها نقش اساسی و اولیه را داشتند. اروپا که در معرض تهاجم سیاست‌های توسعه‌طلبانه عثمانی قرار داشت سعی میکرد ماشین جنگی آن کشور را به سوی ایران هدایت کند و جبهه‌ی شرق را گرم نگهدارد.

بی‌جهت نیست که "بوسبک" سفیر اتریش در دربار "سلیمان قانونی" پادشاه عثمانی

میگوید :

**« - میان ما و نابودی فقط ایرانیان قرار گرفته‌اند ... » !!!**

دولت بریتانیای کبیر نیز در ایجاد تفرقه و جنگ بین ایران و کشورهای همسایه سخت کوشا بود تا بتواند سلطه بر آبهای خلیج فارس و سواحل آن را ادامه دهد.

**تاریخچه نفوذ انگلیسی‌ها در منطقه را برای عبرت همگان یکبار دیگر مرور می‌کنیم**

:

در سال ۱۰۰۹ هجری قمری ( ۱۶۰۰ میلادی ) **کمپانی هند شرقی که یک شرکت تجاری**

**انگلیسی** بود جای پای خود را در هندوستان محکم کرد و در سال ۱۰۲۵ هجری ( ۱۶۱۶ میلادی ) موفق

شد فرمانی از " **شاه عباس کبیر** " مبنی بر افتتاح تجارت بین ایران و کمپانی هند شرقی بگیرد و به

موجب این فرمان انگلیسی‌ها در شهرهای جاسک، اصفهان و شیراز تجارتخانه دایر کردند و متعاقب آن

نخستین کشتی انگلیسی بنام « **جیمز** » با کالاهای هندی و انگلیسی وارد آبهای خلیج فارس شد. شاید لازم باشد سال ۱۶۱۶ را سرآغاز، فتنه، تجاوز، غارت و ستمگری انگلیسی‌ها در ایران و خلیج فارس دانست. در همین سال کمپانی هند شرقی در بصره اقدام به تأسیس دفتر تجارتي کرد و در صدد گسترش حوزه ی فعالیت خود در اروندرود برآمد.

با استقرار دیپلماسی بریتانیای کبیر در بصره مأموریت آتش‌افروزی بین ایران و عثمانی از طرف اروپایی‌ها به انگلیسی‌ها سپرده شد و در پناه این "**سیاست خون و آتش**" بود که "**سلطان مراد چهارم**" پادشاه عثمانی به خاک ایران حمله کرد و تا همدان پیش آمد و به غارت مردم پرداخت.

با سقوط دولت صفوی (۱۱۳۵ هجری قمری) به دست "**محمود افغان**" سردار ناراضی ایرانی در قندهار، عثمانی‌ها **مناطق گرجستان و شیروان** را تصرف کردند و روسها شهرهای **استان مازندران و گیلان** را اشغال نمودند و بدین ترتیب خاک ایران محل برخورد سیاست‌های سلطه‌گرانه ی روس و عثمانی شد.

دخالت فرانسویها در این گیر و دار عجیب و تأسف بار است زیرا میانجی‌گری فرانسه به انعقاد قرارداد اسلامبول منتهی شد که طی آن با فشار فرانسویها، گیلان و مازندران و گرگان به روسیه واگذار و آذربایجان، کردستان، همدان و کرمانشاه به عثمانی‌ها داده شد ... !!

اما عثمانی‌ها به این حد اکتفا نکرده با "**اشرف افغان**" (جانشین محمود افغان) وارد مذاکره شدند و در سال ۱۱۴۰ هجری (۱۷۲۸ میلادی و ۱۱۰۶ خورشیدی) طی قراردادی، ایران بین روس و

عثمانی تقسیم شد و در عوض پادشاهی اشرف در ایران با پایتختی اصفهان مورد پذیرش قرار

گرفت...!!

سیاست‌های تجاوزگرانه روس، انگلیس، فرانسه و عثمانی و خیانت اشرف، ملت ایران را بسختی

تکان داد و در همین زمان بود که **نادر فرزند خلف ایران** از پیشه برون آمد و دشمنان ایران را

مأیوس کرد.

**" نادر شاه افشار "** ( ۱۱۴۰ تا ۱۱۴۲ ) طی دو سال به سرکشی افغان‌ها خاتمه داد و کشور را از

وجود عثمانی‌ها پاک کرد و روسها را فراری داد ( ۱۱۴۴ تا ۱۱۴۸ )...!!

در بحبوحه ی دلاوریهای نادرشاه برای پاک‌سازی ایران - دولت بریتانیا طبق معمول سنواتی از

گرفتاری و جنگ ایرانی‌ها سوء استفاده کرد و در شهرهای ساحلی جنوب ایران برج و بارو و قلعه

نظامی ساخت. نادر برای پایان بخشیدن به این تهاجم موزیانه ب فکر تأسیس نیروی دریایی افتاد ( ۱۱۴۸

هجری ) ولی با کارشکنی انگلیسی‌ها و مخالفت اعراب دریانورد که به او کشتی نمی‌فروختند مواجه شد

**... ولی بالاخره نادرشاه، ناوگان دریایی ایران را که شامل سی کشتی بزرگ و ۵۰**

**کشتی متوسط بود تأسیس کرد و در سال ۱۱۴۸ هجری ( ۱۷۳۶ میلادی ) " لطیف‌خان**

**" را به فرماندهی نیروی دریایی ایران برگماشت و او را مأمور آزادسازی بصره کرد.**

لطیف‌خان در اروند رود با نیروی دریایی انگلیس مواجه شد که خبر قتل نادر رسید !! لازم به ذکر

است که نادرشاه بحرین او مسقط و عمان را تصرف و جد پادشاه کنونی عمان را امام مسقط عمان

کرد.

در دوران پس از نادر، هرج و مرج و جنگ داخلی بر ایران مستولی گشت. اما ظهور " کریم خان زند " (۱۱۸۰ هجری) نوری در تاریکی بود. کریم خان زند راه نادرشاه را پی گرفت و علیرغم مخالفت انگلیسی‌ها بصره را (۱۱۹۰ هجری) تصرف نمود و برادرش صادق خان را به حکومت آنجا منصوب کرد. با مرگ کریم خان، صادق خان بصره را به نیت سلطنت ایران رها کرد و انگلیسی‌ها با آسودگی خاطر به تحکیم موقعیت نظامی سیاسی خود در بصره و خلیج فارس پرداختند.

در سال ۱۲۵۳ هجری که " محمد شاه قاجار " برای خواباندن شورش هرات به آنجا لشکر کشیده بود انگلیسی‌ها اقدام به تحریک " علیرضا پاشا " حاکم بغداد نموده او را در حمله به خرمشهر تشویق کردند!...

" هانری الیس " سفیر انگلیس در تهران در نامه ی مورخ ۲۶ آوریل ۱۸۳۲ به " پالمستون " وزیر خارجه انگلیس مینویسد:

« ... آرام بودن سرحدات جنوب و غرب مملکت ایران مایه ی آزادی و

آسودگی خاطر

شاه و اسباب تقویت ایشان است که میتوانند به هر طرف بروند

و به خاطر جمع اقدام نمایند! ... »

انگلیسی‌ها لحظه‌ای از اندیشه تسلط بر خوزستان و آبهای خلیج فارس غافل نبودند برای رفع آسودگی خاطر پادشاه ایران از عوامل مزدور خود بهره بردند و خرمشهر را هدف قرار دادند با حمله

نیروهای علیرضا پاشا حاکم بغداد و " شیخ جابر الصباح " امیر کویت خرمشهر سه روز در آتش تجاوز و ناامنی میسوخت و هنگامیکه نماینده ایران در اسلامبول به این تجاوز آشکار اعتراض کرد وزیر مختار انگلیس به حمایت از عثمانی‌ها گفت :

« ... شما اول ثابت کنید که محمره (خرمشهر) خاک ایران است آن وقت ادعا

کنید ... »

این نخستین بار بود که انگلیسی‌ها بطور رسمی حاکمیت ایران را بر خرمشهر انکار میکردند ! سلطه‌طلبی دولت بریتانیا و خیانت به ملت و کشور ایران حد و مرزی نداشت، آنان در پی حفظ منافع خود در هندوستان بودند و ایران را قربانی منافع شوم خود میکردند. اما در این روزگاران دولت روسیه که دامنه‌ی نفوذش را در ایران توسعه داده بود، روی در روی انگلیسی‌ها قرا گرفت و به رقابت جدی با آنان پرداخت. حالا دیگر ایران عرصه جنگ دو قدرت بود.. این دو گاهی علیه یکدیگر در نبرد دیپلماسی بودند و زمانی در کنار هم منافع و مصالح ایران را در پای سفره سازش می‌بلعیدند و نتیجه این سیاست‌ها، جنگ‌های طولانی ایران و روس و عقد قراردادهای گلستان و ترکمن‌چای بود که بخش‌های مهمی از خاک ایران جدا شد.

بنابراین در شرایطی که دولت انگلیس و روس هر دو بخش‌هایی از خاک کشور ما را اشغال کرده بودند دیگر تمایلی به ادامه درگیری بین ایران و عثمانی نداشتند و آماده میانجی‌گری شدند و بالاخره در سال ۱۲۵۹ (۱۸۴۳ میلادی و ۱۲۲۱ شمسی) کمیسیونی مرکب از چهار کشور ایران، انگلیس، روسیه و عثمانی در شهر ارزروم تشکیل شد که نماینده ایران " **میرزا تقی خان فراهانی مشهور به امیر کبیر** " بود. مذاکرات برای حل اختلاف چهار سال طول کشید و میرزا تقی خان شایستگی‌اش را در این مذاکرات نشان داد و **عاقبت عهدنامه دوم ارزروم در سال ۱۲۶۳ هجری قمری ( ۱۲۲۵ خورشیدی و ۱۸۴۷ میلادی) منعقد گردید.**

### **براساس این قرارداد، ایران از سلیمانیه چشم پوشید و**

**عثمانی‌ها متعهد شدند شهر و بندر خرمشهر و آبادان و لنگرگاه آن و اراضی شرقی**

**اروندروود همچنان در اختیار ایران باقی بماند و در آنجا مداخله ننمایند**

**و کشتی‌های ایران حق خواهند داشت با آزادی کامل در اروندروود تردد نمایند.**

باید اضافه کنیم که انگلیسی‌ها در تمام مراحل مذاکرات قدمی در جهت منافع ایران برنداشتند و

نه تنها با میرزا تقی خان امیر کبیر همکاری نکردند بلکه با ایجاد تحریکات و آشوب، مشکلاتی برای وی نیز فراهم ساختند.

به این تاریخچه بدان روی اشاره نمودم تا کسانی که انگلیسی‌ها را حامی ایران میدانند و در

مصاحبه‌های خود بدان اشارت می‌کنند بدانند دولت بریتانیا هرگز و در هیچ عصر و زمانی دوست و یار

ملت ایران و یا دولت ایران نبوده بلکه تجزیه خوزستان و ایجاد اختلاف و آشوب در منطقه و پایمال

کردن حقوق و مصالح و منافع ملت ایران در صدر برنامه‌هایش بوده است !!

## اولین توطئه تجزیه خوزستان

یکی از مراکزی که مورد توجه دیپلماسی زور و تزویر انگلیس قرار داشت، استان خوزستان بود.

این استان هفت بار با خطر توطئه تجزیه نافرجام روبرو شد که در همه ی آنها انگشت بریتانیا و دخالت

ناجوانمردانه آن دولت مشاهده میشود.

با هم به مرور حوادث پردازیم :

در سال ۱۲۵۶ هجری یک مرد انگلیسی بنام " **لایارد** " به عنوان کاوشگر به ایران سفر کرد ولی

بعدها معلوم شد مأموریت او جاسوسی است. شرح مسافرت این شخص به ایران در دو جلد کتاب بنام

« **مسافرت‌های اولیه در ایران، شوش و بابل** » در سال ۱۸۸۷ میلادی (۱۲۶۵ شمسی) در لندن

بچاپ رسید. لایارد جاسوس انگلیس در منزل " **محمد تقی خان** " یکی از امرای ایل بختیاری

سکونت اختیار کرد و سپس با کمک مهماندار خود و " **شیخ نامر** " یکی از شیوخ عرب خوزستان به

جمع‌آوری اطلاعات از شرایط و اوضاع جغرافیایی ایران و سرحدات ایران و عثمانی و مراکز

سوق‌الجیشی پرداخت و بر آرشیو اطلاعاتی ادارات جاسوسی و ضد جاسوسی انگلیس افزود! ...



لایارد بدلیل حضور در منطقه و آگاهی‌هایی که کسب کرده بود از طرف "

**استراتفور دکانینگ** " سفیر انگلیس در عثمانی مأموریت یافت برای تجزیه خوزستان و ضمیمه

کردن آن به عثمانی طرحی تهیه کند. او پس از مدتی مطالعه، طرحی بشرح زیر تهیه و ارسال کرد

:

« ... خط سرحدی تازه‌ای از وسط صحرا در طرف غربی حفیظه به فاصله کمی از

شط العرب (اروند رود) که حفار را تقاطع کند رسم شود و از دلتای رودخانه

**کارون گذشته**

به دریا ممتد شود. بنابراین دولت عثمانی مالک هر دو طرف ساحل خواهد

**گردید...!!**

طرح خائنه لایارد که به موجب آن بخش‌هایی از خوزستان جدا میشد در دستور کار دولت

بریتانیا قرار گرفت - ولی مقامات وزارت خارجه انگلیس از ترس روسها اجرای این پروژه را متوقف

ساختند.

لایارد در خاطراتش مینویسد :

« ... منافع دولت انگلستان اقتضا دارد که مصب این رودخانه ها بدست

دولتی نیفتد که در آینده ممکن است دشمن انگلستان باشد ... » !!

توصیه ی لایارد و دغدغه خاطر او بدان سبب بود که میدانست ایرانی ها هرگز به سیاست های انگلستان خوش بین نیستند و برخلاف عثمانی ها که همیشه مطیع و فرمانبر انگلیسی ها بودند، حاضر به تبعیت از سیاست های مزورانه بریتانیا نمی باشند. بنابراین پرونده اولین توطئه تجزیه خوزستان به دلیل ترس از روسها به بایگانی سپرده شد.

## دومین توطئه تجزیه خوزستان

” هنری رالینسون ” در کتاب خود مینویسد :

« ... سیاسیون لندن میخواهند ایران را ضعیف کرده قسمت هایی از مملکت ایران

را به افغانستان، کلات یا سایرین بخشیده به این خیال که با این اقوام روابط

### خصوصی

داشته باشند به این امید که این اقوام یک روزی در سرحدات هندوستان یاور

و معین دولت انگلستان خواهند بود ...!! "

با این نیت شوم، انگلیسی‌ها دست به تحریکاتی میان اقوام افغانستان زدند. از جمله هرات که دروازه ی اقتدار ایران بود با نا آرامی‌هایی مواجه گشت. " ناصرالدین شاه " لشگرکشی به هرات را در دستور کار خود قرار داد و " حسام السلطنه " را در رأس نیرویی به هرات فرستاد. پیروزی حسام السلطنه اسباب نگرانی انگلیسی‌ها را فراهم ساخت و بلافاصله دست به اقدامات نظامی در جنوب ایران زدند و جزیره ی خارک و بوشهر را تصرف کرده، خرمشهر را به محاصره درآوردند. در این جنگ نابرابر، فرماندهی سپاه ایران به " خانلر میرزا " حاکم خوزستان واگذار شد و او نیز سنگرهایی در ساحل اروندرود بنا نمود و دفاع از آبادان را به " جابرخان " رئیس ایل کعب سپرد. شیخ جابر شجاعانه با نیروهای انگلیس جنگید و از خاک ایران دفاع نمود ولی خانلر میرزا که بشدت مرعوب انگلیس واقع شده بود صحنه نبرد را ترک گفت و نیروهای انگلیسی وارد خرمشهر شدند و تا اهواز جلو آمدند و هم زمان با دولت عثمانی وارد مذاکره شدند تا خرمشهر را به آنان واگذار کنند ولی قبل از اینکه مذاکرات به نتیجه برسد عهدنامه پاریس در سال ۱۸۵۷ میلادی بین ایران و انگلیس منعقد شد و نیروهای ایرانی از هرات خارج و افغانستان از ایران

جدا شد و در عوض نیروهای انگلیسی خرمشهر را ترک کردند و بدین ترتیب دومین توطئه تجزیه خوزستان ناکام ماند.

## سومین توطئه تجزیه خوزستان

رقابت کشورهای اروپایی بر سر تصرف و غارت کشورها به جنگ خونین بین المللی اول انجامید و عثمانی‌ها که به متحدین پیوسته بودند در برابر متفقین شکست خوردند و این امپراطوری از هم فرو پاشید و تجزیه شد و ترکیه، عراق، سوریه، لبنان، اردن، عربستان و فلسطین از دل آن جدا و در اختیار انگلیسی‌ها قرار گرفت و از این مرحله به بعد کشور جدیدالتأسیس عراق چون خنجری در پهلوی چپ ایران زمین به کانون توطئه علیه ایران تبدیل گردید و پروژه تجزیه خوزستان به حاکمان دست نشانده عراق محول گردید.

نگاهی به روزنامه‌های عربی در بغداد و قاهره در آن روز پرده از توطئه‌های بین المللی علیه ایران

برمیدارد :

**یکی از نویسندگان عرب مینویسد :**

« ... ساحل شرقی شط العرب ( اروند رود ) صرفاً یک ناحیه ی عربی است. در این

سرزمین

سلسله های عرب مانند مشعشیان و بنی کعب و سرانجام امرای محمره (خرمشهر)

که بوسیله رضاشاه در سال ۱۳۰۴ سرنگون شدند حکومت میکردند »

جالب است که در مقایسه مقالات آن روزهای کشورهای عربی با نوشته ها و مصاحبه های امروزی

برخی از نویسندگان قوم گرای ایرانی در جراید خوزستان به این هماهنگی برمی خوریم ... !

بعنوان مثال آقای " بنی طرف " می نویسد :

« ... در جریان حمله صدام حسین به ایران و در جنگ انگلیس و عثمانی علیه ایران

حاج جابر سردمدار دفاع از محمره ی آن روز یا خرمشهر کنونی بود یا قبل از

آن مشعشیان

به حمایت از دولت صفوی در مقابل افغانهای مهاجم پرداخته و خوزستان را

حفظ کردند.

خواننده ی عزیز، توجه دارند که مستندات تاریخی و تحلیل های نویسندگان امروزی از کجا

سرچشمه میگیرد ...

و اما بقیه ماجرای توطئه تجزیه اینکه پس از درگذشت شیخ جابر، پسرش " شیخ مزعل " جانشین او شد و از سوی ناصرالدین شاه به لقب « نصر السلطنه » مفتخر گردید و فرماندهی توپخانه و نیروهای مسلح خرمشهر به او واگذار شد. اما برادر وی " شیخ خزعل " ، ناجوانمردانه به قتل بردارش مزعل همت گماشت و خود در سال ۱۳۱۵ هجری ( ۱۸۹۷ میلادی ) بجای او نشست.

شیخ خزعل از توجهات دولت مرکزی ایران برخوردار بود و حتی درجه امیر تومانی از مظفرالدین شاه دریافت کرد و طولی نکشید که حکمرانی اهواز نیز از سوی دولت به او واگذار شد. خزعل مالیات منطقه را جمع آوری و به تهران ارسال میداشت ولی با پیدا شدن نفت در خوزستان و ضعف حکومت قاجار، گرایش او به سوی انگلیسی‌ها بیشتر شد. دولت بریتانیا که در جذب نیروهای محلی و استخدام آنها سخت کوشا بود شیخ خزعل را مورد حمایت مستقیم قرار داد و در سال ۱۹۱۲ قراردادی بین سروان " پرسی زاخاریاکاکس " و شیخ خزعل به امضا رسید، در این قرارداد که سرآغاز همدلی یک تبعه ایرانی با اتباع بیگانه بود چنین آمده است :

« ... دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان آماده است تا حمایت لازم را از شما به

### عمل آورد

بنحوی که راه حل رضایت بخشی در صورت هرگونه تجاوز حکومت ایران به

قلمرو شما به عمل آورد و حقوق شما را نسبت به دارایی تان در ایران به رسمیت

بشناسد ...»

وسوسه انگلیسی‌ها، ضعف دولت مرکزی قاجار و هرج و مرج ناشی از دوران مشروطیت، شیخ خزعل را بفرکر خودمختاری انداخت.

در سال ۱۹۱۴ میلادی (۱۲۹۲ خورشیدی) که آغاز جنگ اول جهانی بود قرارداد دیگری بین خزعل و دولت انگلیس به امضا رسید که براساس آن حفاظت از لوله‌های نفت به خزعل محول گردید .!

دولت بریتانیا در جنگ جهانی اول سود سرشاری از نفت ایران برد ولی بدین حد اکتفا نکرده بر این اندیشه شد که دست ایران را از خوزستان کوتاه کند و انجام این پروژه به شیخ خزعل سپرده شد.

خزعل در سال ۱۹۲۲ میلادی (۱۳۰۰ خورشیدی) با کمک کنسول انگلیس در اهواز، عشایر عرب و بختیاری را متحد ساخت و داعیه ی «**عربستان آزاد**» را برای اولین بار بطور رسمی اعلام و خود را «**امیر عربستان**» خواند !!

هم زمان عوامل انگلیسی در بغداد - قاهره و سوریه با درج مقالاتی که سوژه‌های آن از آرشیو MI5 تأمین می‌شد بر تنور تجزیه خوزستان هیزم می‌افزودند و اعراب خوزستان را که همیشه در راه ایران جان بازی و فداکاری کرده بودند علیه استقلال کشور می‌شوراندند.

در واقع باید تصریح کنم که آثار مستشرقین وظیفه بگیر از دولت بریتانیا، اینک به کار آمده و خوراک جراید عربی شده بود.

جریده بغداد با عنوان "**سیاست عمومی آتیه محمره**" در حمایت از خزعل نوشت :

« ... شیخ خزعل منتهای سعی و کوشش خود را در تهیه ی قشون معتنابی صرف

کرده و

افرادش را با اسلوب جدید تعلیم داده و با اسلحه جدید مسلح کرده اهل عارف

تصور نمی کنند که اگر خدای نخواستہ بین او و حکومت ایران خصومت جدی پیدا

شود، مقام امارت او متزلزل شود ...»

پول های فراوانی که شیخ خزعل در جراید خرج میکرد عده ای قلم بدست را سر سپرده او ساخته

بود بطوری که " **عیدالمسیح انطاکی** " یکی از نویسندگان مصری، چاپخانه ای در قاهره تأسیس و

در خدمت خزعل قرار داد و نام آن مؤسسه را " **المطبعه الخزعلیه** " گذاشت و مجله ای بنام "

**العمران** " منتشر میکرد که سراسر ستایش از خزعل بود.

کار خزعل آنچنان بالا گرفت که پس از کودتای ۱۲۹۹ و روی کار آمدن " **رضاخان سردار**

**سپه** " از پرداخت مالیات به دولت مرکزی خودداری ورزید و برای شکست رضاخان به نامه نگاری با

احمدشاه که در خارج به عیش و نوش مشغول بود پرداخت و با " **آیت الله مدرس** " روابطی برقرار

کرد! ...

سردار سپه رضاخان برای ایجاد امنیت در سراسر کشور به سرکوب یاغیان، گردنکشان و

تجزیه طلبان پرداخت و از مخالفت دولت های بیگانه بیمی به خود راه نداد. به همین دلیل اقدامات



رضاشاه در پاک‌سازی کشور از عناصر بیگانه هرگز از یاد بیگانگان، بیگانه پرستان نرفت و تا امروز نیز همچنان مورد بی‌عنایتی این دسته از تجزیه‌طلبان و قوم‌گرایان قرار دارد و مورد هتاک‌های قلم بدستانی است که یاد و خاطره شیخ خزعل را همچنان گرامی میدارند.

خزعل بدلیل وابستگی به سیاست استعماری انگلیس و به جهت سرپیچی از اوامر دولت باید تنبیه میشد و **رضاشاه در سفرنامه خوزستان** به ماجرای خزعل اینگونه مینگرد:

« ... من نمیتوانستم در مرکز مملکت بنشینم و ببینیم که جراید بین‌النهرین (عراق)

**و شامات (سوریه)، خوزستان را یک ایالت عربی معرفی کرده خزعل عرب را**

**امیر بالاستقلال آن معرفی می‌کنند ...»**

اینگونه اندیشیدن که با استقبال وطن پرستان مواجه بوده و هست قطعاً مورد بی‌مهری و بی‌عنایتی دشمنان استقلال ایران میباشد و گرنه یکی از خدمات رضاشاه که استقلال و وحدت ایران را تضمین کرد همین مبارزه با عوامل بیگانه و عناصر تجزیه طلب بود.

حال اگر امروز برخی از نویسندگان با سوءاستفاده از سیاست روز به سردار سپه می‌تازند و میهن پرستان را به پان‌آریائیزم متهم می‌کنند جای این سؤال را باقی میگذارد که آیا خزعل نوکر انگلیسی‌ها بود یا نه؟ اگر بود و اسناد و مدارک هم حکایت از تأیید آن دارد چرا امروز مورد حمایت قوم‌گرایان متعصب است؟ و اگر این کار ترویج پان‌عریسم نیست پس چیست؟!

سردار سپه در مقام نخست وزیر مسئول کشور و به عنوان کسیکه ایجاد امنیت و وحدت سیاسی و ارضی کشور را برای برنامه های عمرانی ضروری میدانست، نمیتوانست خوزستان یا هر گوشه ای دیگر از خاک وطن را در اسارت بیگانه ای رها کند. اگر کسانی از طیف پان عربها معتقدند که رضاخان را انگلیسی ها بر روی کار آوردند باید پاسخ لازم را به تاریخ بدهند که چگونه یک عامل انگلیسی توانست پا بر حلقوم انگلیسی ها نهد و قراردادهای خزعل و انگلیس ها را زیر پاهای خود له کند و علیرغم خشم و اعتراض وزارت خارجه انگلستان به خوزستان لشکر کشد و بساط ننگین توطئه تجزیه خوزستان را برچیند...؟!!

بهر حال سردار سپه ابتدا خزعل را به اطاعت فرخواند. اما پاسخ او چنین بود:

«... من اصلاً شخص شما را به ریاست دولت نمی شناسم - شما مرد خاصی هستید»

**که شاه قانونی و مشروطه مملکت را بیگناه بیرون کرده و پایتخت را اشغال**

**کرده/اید**

**و غاصبانه بر قوای دولتی دست انداخته/اید...!!**

ملاحظه میفرمائید کسیکه خود فرمان از انگلستان دارد، رضاخان را غاصب مینامد!!

شیخ خزعل پس از ارسال این جوابیه، با اشاره اربابان کمیته ای تشکیل داد بنام «**قیام سعادت**»

و آنگاه طوماری با امضای ۱۵ هزار نفر به جامعه ملل فرستاد و درخواست کرد که از تجاوز رضاخان به

قلمرو!! او جلوگیری شود و سپس نامه‌ای به کنسول انگلستان در اهواز نوشت و تقاضاهایش را بشرح زیر بیان کرد:

۱- یک نفر سرباز ایرانی در عربستان (خوزستان) نماند

۲- تمام فرامین من تأیید و تصدیق شود

۳- مالیاتی که بر عهده من است باید به همان میزان سابق باشد

۴- انگلستان باید قول‌هایی که به من داده و قراردادهایی که با من بسته عمل کند

۵- تا من زنده هستم مصالح دولت انگلستان را حفظ میکنم!!!...

در اینجا یک سؤال از نویسندگان قوم‌گرا داریم و آن اینست که اگر کسی عامل دولت انگلستان را از سریر قدرت پایین بکشد و در برابر مطامع بیگانگان قد علم کند آیا «**گفتمان نژادپرستانه**» را به ایران تحمیل کرده است؟!

بهر روی سردار سپه تصمیم‌اش را در مورد خوزستان گرفته بود... او در سفرنامه‌اش مینویسد:

«... تصمیم من تزلزل ناپذیر و با هر قوه‌ای که باشد عربستان مصنوعی را به

همان اسم اصلی خود - خوزستان تبدیل و آن ایالت را جزء لایتجزای وطن خود

خواهم ساخت و بیک عرب وطن فروش اجازه نخواهم داد به اتکای جراید بین

النهرین و تبلیغات خارجی خود را امیرمستقل خوانده یکی از بزرگترین ایالات ایران یا

بارگاه سلاطین صاحب‌جاه را ملعبه دست‌های جنایتکار خود سازد ...»

سردار سپه بهنگام عزیمت به خوزستان با مخالفت رسمی سرپرسی لورن وزیر مختار انگلستان در

تهران مواجه شد نامه اعتراضیه بشرح زیر است :

« ... دولت پادشاه انگلستان، حال ناگزیرند اظهار نمایند که دیگر نمی توانند به

شیخ محمره و بختیاربها فشار وارد آورند که آنها به سکوت خود ادامه دهند. هرگاه

عملیات فعلی کارگزاران ایران موجب وارد شدن صدمه و خسارات جانی به اتباع

انگلیسی گردد. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای خود این حق را حفظ

می کنند که بهر نحو و طریق که صلاح و مقتضی بداند از طرف خود اقداماتی برای

حفظ و حراست جانی و مالی رعایای انگلیسی به عمل آورند ...»

دومین یادداشت سفارت انگلستان در تهران که عصر همان روز ارسال شد چنین است :

« ... باید خاطر آن جناب را مستحضر سازیم که در ماه نوامبر ۱۹۲۴ میلادی

(۱۲۹۲ خورشیدی) دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، اطمینان‌های رسمی به

جناب اجل شیخ محمره داده‌اند که در صورت وقوع تجاوزی از طرف دولت علیه

نسبت به حوزه اقتدار معزی‌الیه، نسبت به حقوق شناخته شده ی او یا نسبت به اموال و

علاقه ایشان در ایران، حاضر خواهند بود برای تحصیل راه‌حلی که نسبت به خود

ایشان و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان رضایت‌بخش باشد به ایشان مساعدت لازم را

**بنمایند، دولت علیه اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمیع مساعی خود را به کار خواهد**

**برد که شیخ را در وضعیت فعلی و استقلال محلی نگاه دارد ...»**

سردار سپه هر دو این یادداشت‌ها را به سفارت انگلیس بازگردانید و آن را خلاف حق حاکمیت و

استقلال ایران دانست. در همان روز وزارت خارجه کشور بدستور سردار سپه پاسخ بشرح زیر به سفارت

انگلستان فرستاد :

**« ... نظر اولیای دولت علیه در این اقدام این بود که چون مضمون مراسله‌ها را**

**کاملاً مخالف اصول قانونی بین‌المللی و حق سیادت و استقلال ایران میدانستند مراسله**

**مزبور رد شود...»**

دولت انگلستان که حریفی چون رضاخان را سرسخت و غیرقابل انعطاف میدید ب فکر مداخله

نظامی افتاد و بصره را به انبار تسلیحات مبدل کرد که از آن طریق برای شیخ خزعل سلاح فرستاده شود

! ...

در اسناد وزارت خارجه موجود است که در این موقع انگلیسی‌ها درصدد یافتن بهانه‌ای بودند که

نیروهای خود را به خوزستان اعزام نمایند ... در این اسناد آمده است :

**« ... اگر بهانه‌ای برای اعزام نیروهای نظامی بدست نیاید و نیروهای دولت ایران**

برای اشغال اراضی قلمرو شیخ ابراز عزم راسخ نمایند، آن وقت ما باید شورش

در میان

اعراب ایجاد کنیم تا در نتیجه شورش مذکور خطراتی برای لوله‌های نفت به

وجود آید سپس با پیاده کردن نیرو در اهواز نقشه وزیر جنگ را باطل نموده و بر او

سبقت جوییم...!!

توجه برخی از نویسندگان قوم‌گرا را که مینویسند: «**رضاشاه آمد تا انقلاب ملی**

**دمکراتیک مردمان ایرانی را از جاده صحیح آن منحرف سازد...**» به نامه‌ی فوق جلب

میکنم، آیا تجزیه‌طلبی شیخ خزعل‌ها و سمیتقوها و فرقه‌دمکراتها انقلاب ملی دمکراتیک بود که

رضاشاه آن را در هم کوبید؟

بهر صورت سردار سپه رضاخان وزیر جنگ و نخست‌وزیر ایران در ۱۵ آبان ۱۳۰۴ (۱۹۲۶)

میلادی) عازم خوزستان شد و به خوابهای آشفته‌ای که لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس دیده بود وقعی

نهاد و برخلاف رئیس‌الوزراهای سابق که از ترس انگلستان چشم بر اعمال خزعل بسته بودند، با

چشمانی باز به سوی خوزستان شتافت تا شیخ خزعل صاحب‌مدال از پادشاه انگلستان را یا وادار به

اطاعت از حکومت نماید و یا او واندیشه‌اش را در خاک‌های سوزان خوزستان دفن کند و داغ

بینگانه‌پرستی را از چهره‌ی طوایف وطن‌پرست عرب زبان بزداید.

حامیان خزعل در رودرویی با سردار سپه عبارت بودند از: **"ای جی پیل"** کنسول انگلیس در اهواز، **"پریدو"** کنسول انگلیس در بوشهر، **"سرپرسی کاکس"** کمیسر عالی بریتانیا در عراق، **"لرد کرزن"** وزیر خارجه انگلیس و **"لورین"** وزیر مختار انگلیس در ایران **"اما موند اودی"** که مخالف سیاست همکارانش بود نامه‌ای به **"مک‌دونالد"** در لندن نوشت و به حمایت از شیخ خزعل اعتراض کرد او نوشت: **«... وحشتناک است که سرکنسول ما در بوشهر خود را مجاز می‌بیند تا علناً پیشنهاد کند که حکومت اعلیحضرت به توطئه براندازی رئیس الوزرای ایران به پیوندد و شاه را به کشور فراخواند...»**

در نامه‌ای دیگر از سرپرست میز ایران به وزارت خارجه انگلیس مینویسد و اشاره می‌کند:

**« رضاخان شخصیتی بزرگتر از آن است که مانند نخست‌وزیران سابق به سهولت از مسند پایین آید »**

در این رابطه وزارت خارجه از شرکت نفت انگلیس نظرخواهی کرد - پاسخ شرکت چنین بود:

**«... حتی اگر رضاخان از صحنه خارج شود احتمال می‌رود که مسوولان ارتش، سیاست کنونی را که از حمایت عموم برخوردار است در مورد شیخ محمره ادامه دهند...»**

دولت انگلیس که درصدد پیاده کردن نیرو در خوزستان بود پس از دریافت نامه‌ها و گزارش‌هایی

از شرکت نفت و آقای **"اودی"** و نیز پافشاری سردار سپه در سرکوبی یاغی‌ها، از ورود به سیاست

نظامی تهاجمی منصرف شد و طریق مسالمت در پیش گرفت و بناچار پیام زیر را برای شیخ خزعل فرستاد :

« ... خاطرش میتواند آسوده باشد که حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلیس هر چه از دستش برآید می کند تا دولت ایران به حقوق و منافع او توجه وافى مبذول دارد ولی در عین حال ناچارم یادآور شوم که تعهدات ما در قبال خزعل منوط است به وفاداری او از حکومت مرکزی، دوستانه از او بخواهید از هرگونه عمل خشونت آمیز که بسیار به زیان مصالح خود او و ما است خودداری ورزد ... »

شیخ خزعل که خود را امیر مستقل عربستان می نامید در برابر عقب نشینی انگلیس ها تسلیم شد و طی نامه ای به رضاخان از رفتار و کردار خود پوزش خواست ! ولی سردار سپه حرکت نیروهای خود را متوقف نساخت و انگلیسی ها بناچار برای حفظ آبروی از دست رفته خود بر آن شدند که دیداری بین خزعل و سردار سپه برقرار کنند. اما رضاخان به کمتر از تسلیم کامل خزعل و انحلال سپاه او راضی نمیشد.

رضاخان سردار سپه به شیراز وارد شد. در آنجا نیز لورین وزیر مختار دولت انگلیس در ایران تلاش کرد که رضاخان دیداری با شیخ خزعل در بوشهر داشته باشد. پاسخ رضاخان چنین بود :

« ... من هرگز زیر بار دخالت کشورهای خارجی نمیروم، در غیر اینصورت

قادر نیستم استقلال کشورم را حفظ کنم، شیخ خزعل یک نفر رعیت ایران



## است و فقط زمامداران ایران میتوانند او را تنبیه کنند یا ببخشند ...»

سردار سپه در بوشهر با " **گادفری‌ها وارد** " مستشار امور شرقی سفارت انگلیس دیدار داشت و پس از مذاکراتی پذیرفت که خزعل در مسافتی خارج از شهر اهواز یا خرمشهر به استقبال سردار سپه برود در نتیجه روز ۱۵ آذر خزعل به استقبال رضاخان شتافت و عذر تقصیرات خود را خواست و قشون ایران به فرمانروایی سرتیپ فضل‌اله زاهدی تمام خوزستان را در اختیار گرفت و حاکمیت ایران بر این استان تحقق یافت. بازگشت خوزستان به آغوش وطن بدون خونریزی انجام شد. رضاخان پس از بازدید تأسیسات نفتی به قصد زیارت عتبات به عراق سفر کرد در بازگشت مجدداً با خزعل دیدار نمود و روز ۲۹ اسفند ۱۳۰۳ مصادف با عید نوروز طی نامه‌ای او را بخشید. سه ماه بعد به تهران خبر رسید که شیخ خزعل قصد سفر به بصره دارد، رضاخان پیغام داد که شیخ هنوز بدهی‌هایش را نپرداخته و لازم است برای فیصله بخشیدن به حساب‌هایش به تهران بیاید شیخ وحشترده از عزیمت به تهران سرباز زد و در نتیجه رضاخان در اردیبهشت همان سال دستور داد شیخ را دستگیر و به تهران اعزام دارند ... این فرمان اجرا شد و شیخ خزعل در یکی از خانه‌هایش در تهران تحت نظر قرار گرفت.

لورین پس از اطلاع از ماجرا، نامه خوش‌آمدی برای شیخ فرستاد ولی نگهبانان اطراف خانه او مانع پیک سفیر انگلیس شدند - روز بعد، از ورود " **هاوارد** " هم جلوگیری شد. هاوارد نزد

سردار سپه رفت و اجازه دیدار شیخ خزعل را طلب کرد **اما رضاخان با فریاد گفت :**

« ... خزعل تبعه ی ایران است و هیچکس نمیتواند بدون اجازه صریح او خزعل

را ملاقات کند ... »

رضاخان به هاوارد گوشزد کرد که نمیتواند دید و بازدید مقامات انگلیسی را

با آدمی که تا چندی پیش یانگی بوده تحمل کند...!

خواننده ی عزیز - اسناد و مدارک غیر قابل انکار در برخورد رضاشاه با بیگانگان در تاریخ این

کشور ضبط و ثبت شده است. رضا شاه اگر هر عیبی داشته، وطنپرستی و عشق او به ایران و نفرت اش از

بیگانگان قابل کتمان نیست

وی برای حراست از خاک ایران علاوه بر اقدامات نظامی و امنیتی، سعی کرد محور فعالیت های

عمرانی کشور در بخش راه سازی را با توجه به معضلات امنیتی داخلی و خارجی طراحی کند.

از جمله می توان به طراحی راه آهن ایران منطبق بر اصول ژئوپولیتیک و ژئو اکونومیک میهنمان

اشاره نمود. اصولاً راه آهن مورد نظر انگلیس ها در ایران از سواحل مدیترانه در لبنان فعتی شروع و پس

از گذشتن از قلب سرزمین های عثمانی یعنی سوریه به بغداد و سپس کرمانشاه (ویک خط به بصره )

واز آنجا به یزد یا اصفهان و سپس زاهدان و بندر کوئته پاکستان که تا دهلی هندوستان ادامه می یافت و

مشهور به راه آهن سراسری خاورمیانه بود.

این راه در واقع راه سریع زمینی انگستان به مستعمرات هند شرقی به شمار می رفت ولی خط سیر

تجارت ( واردات و صادرات ) ایرانیان از شمال به جنوب و بالعکس بود و مسیر شرقی غربی منافع ما را

تامین نمی کرد. از سوی دیگر استفاده از حمل ادوات سنگین نظامی با راه آهن می توانست بر سرعت نفوذ نیروهای روس و انگلیس به داخل کشور بیفزاید و خطر این دول را دوچندان کند مگر آنکه امکان دسترسی به این راه مسدود یا محدود می شد.

رضا شاه به دلیل تمرکز قوا و تسلط انگلستان بر بصره، بندر شاهپور (بندر امام خمینی فعلی) را با فاصله بسیار زیاد از خرمشهر و آبادان بنا نهاد و راه آهن سراسری را در جنوب ازاین بندر جدیدالتاسیس و کم عمق آغاز کرد تا مورد سوء استفاده ناوگان عظیم انگلستان برای حمله به شهرهای ایران قرار نگیرد.

در شمال نیز به جای اتصال راه آهن به بندر چند منظوره انزلی که بندری عمیق و قابل لنگر اندازی نیروهای دریایی روس بود، راه آهن را به بندر ترکمن و بندر گز که بندری کم عمق و صیادی بودند مرتبط ساخت. رضا شاه در سایر مسایل عمرانی و صنعتی و برای تجهیز ارتش نوپای ایران به عنوان یک افسر وطن پرست، مسایل امنیت ملی و عدم وابستگی به دو قطب روس و انگلیس را مد نظر قرار میداد و در قراردادهای خارجی حتی المقدور از کشورهای صنعتی اروپا نظیر بلژیک، آلمان، لهستان، فرانسه و در کنار آنها گاه روس و انگلیس بهره می برد تا موازنه قوا را رعایت و منافع ملی را تامین کرده باشد.

بی جهت نویسندگانی فرصت طلب و نان را به نرخ روز خور تلاش نکنند فداکاری یک سرباز وطن را برای ایجاد وحدت ملی و آبادانی کشور نایده انگارند و او را با خزعبلها معامله

کنند!!!...

همه ی قوم گرایان لبه ی شمشیرشان متوجه رضاشاه است زیرا او حرام‌خواری از سفره بیگانگان را برچید و به قدرت‌های ملوک‌الطوایفی خاتمه داد. زبان پارسی بعنوان سنگر استقلال کشور حمایت کرد و هویت ملی را ارج نهاد و مرعوب قلم فرسایی روشنفکران جدیدالولاده نشد و مصالح و منافع ایران را به هیچ قیمتی نفروخت.

و اما شیخ خزعل در تهران تحت مراقبت‌های انسانی قرار داشت و در مهمانی‌های دربار و رجال کشور دعوت میشد... ولی هیچکس او را به جرم خیانت به کشور و اقدام علیه امنیت ملی به دادگاه احضار ننمود زیرا حرمت طایفه کعب بر زمامداران ایران واجب بود. شیخ خزعل فرزند ناخلف قبیله کعب بود، خاندان کعب بویژه شیخ جابر برای استقلال ایران برابر انگلیسی‌ها جنگیده بودند، مردان و زنان این طایفه پرچم ایران را بر بالای برج خرمشهر به اهتزاز درآورده و انگلیسی‌ها را مأیوس ساخته بودند. پس به حرمت آن جوانمردیها و وطن‌پرستی‌ها، رضاخان از اعدام شیخ خزعل خودداری ورزید. شیخ تا سال ۱۳۱۳ در تهران زندگی کرد و در همان سال درگذشت بهر روی شیخ علیرغم خصلت ایل و طایفگی خود به بیگانه دلخوش داشت و فریب دیپلماسی انگلستان را خورد. او هرگز قهرمان نبود و همچون یک قهرمان مبارزه نکرد و مانند یک قهرمان نزیست. دست او به خون بردارش آلوده بود.. هر چه بود.. قربانی یک توطئه بود که ناکام شد و یک بار دیگر تلاش انگلیسی‌ها برای تجزیه خوزستان نقش بر آب گردید.

## چارمین توطئه تجزیه خوزستان

با شروع جنگ دوم جهانی، ایران اعلام بیطرفی کرد ولی حمله آلمان به شوروی، نمی توانست کشورما را از آتش ویران گری های این جنگ در امان بدارد. نیروهای متفقین برای از پای درآوردن آلمان و کمک به شوروی – باید از ایران عبور میکردند. موقعیت سوق الجیشی ایران و نفت این کشور و وجود پادشاهی همچون رضاشاه که نشان داده بود با بیگانگان بویژه انگلیسی ها سرسازگاری ندارد بهانه های لازم را به انگلستان داد و پیشنهاد این کشور در ستاد جنگ متفقین مورد پذیرش قرار گرفت و ارتش غول آسای آنان به ایران بیطرف و ارتش نوپای آن حمله کرد. انگلیسی ها از جنوب و غرب کشور و روسها از شمال ایران را اشغال کردند و فرصت را برای انتقام جویی از رضاشاه که در همه سالهای قدرتش برابر بیگانگان ایستاده بود غنیمت شمرده او را از سلطنت خلع و به تبعید فرستادند و کشوری که عمران و آبادانی و توسعه را تجربه میکرد و پایه های نظامات اجتماعی – سیاسی و اقتصادی آن ریخته شده بود و میرفت تا یک بار دیگر اعتبار جهانی خود را باز یابد، دچار هرج و مرج و نابسامانی داخلی گردید. در چنین وضعیتی انگلیسی ها باز ب فکر تجزیه خوزستان افتادند تا بر چاه های نفت و دهانه خلیج فارس و جزایر آن همچنان تسلط خود را حفظ کنند. پس به یارگیری و جمع آوری عوامل پرداختند.

دو سال پس از جنگ جهانی دوم - پسر خزعل بنام " شیخ جاسب " در خوزستان دست به شورش زد. یک سال بعد ( ۱۳۲۳ ) پسر دیگر شیخ خزعل بنام " شیخ عبدالله " شورش دیگری را تدارک دید اما روسای قبایل عرب که از سابقه خاندان خزعل و وابستگی و سرسپردگی آنها به انگلیسی‌ها آگاه بودند از همراهی با آن دو نفر سر باز زدند. دولت انگلیس بمنظور ایجاد تحریکات در منطقه نیروهای خود را در بصره پیاده کرد و با اعمال زور و دسیسه و صرف پول به اقدامات زیر دست زد:

۱- تشکیل حزب « استقلال عراق » و انتشار بیانیه‌ای مبنی بر بازگشت خوزستان به عراق!!...

۲- ارسال یادداشتی از سوی روسای قبایل عرب خوزستان به جامعه ی عرب و درخواست رسیدگی به تقاضای آنها در مورد موقعیت عربستان ( خوزستان )

۳- تشکیل انجمن دفاع از عربستان ( خوزستان )

۴- تشکیل حزب سعادت به طرفداری از نیت شیخ خزعل

باید توجه داشت کانون این تحریکات در عراق بود و بوسیله سرویس‌های جاسوسی انگلستان هدایت و رهبری میشد. گرچه این قبیل اقدامات شناخته شده از سوی قوام‌السلطنه نخست وزیر با اعتراض کتبی مواجه شد ولی انگلیسی‌ها که دست شوروی را در آذربایجان باز گذاشته بودند، میخواستند آرزوی دیرین خود را جامعه عمل پوشانند. اما ورود آمریکا در صحنه حوادث ایران و مقاومت محمدرضا شاه پادشاه جوان ایران در جریان آذربایجان و راندن " پیشه‌وری " و " فرقه

**دمکرات** " بوسیله ارتش و مردم غیرتمند و نیز شکست دمکراتها در کردستان برای انگلیس ها درس عبرتی بود بویژه که آنها نتوانستند اقوام و طوایف عرب را در خوزستان برای یک حرکت بزرگ نظیر تجزیه خوزستان آماده کنند. بدنامی انگلیسی ها بحدی بود که هر کس به آنان نزدیک میشد متهم به خیانت میگردد و بهر روی برادران عرب ما استقلال و تمامیت ارضی کشور را به بازبهای سیاسی و حزب سازیهای عناصر ضدملی و ادعاهای روشنفکران قلم بدست فروختند و دشمن را برای چهارمین بار مأیوس کردند.

## پنجمین توطئه تجزیه خوزستان

سال ۱۳۲۹ شمسی در پی یک قیام همگانی نفت ایران ملی شد و از شرکت نفت انگلیس خلع ید گردید. نهضت ملی شدن نفت واکنش قرنها مداخله سیاسی و نظامی دولت بریتانیا علیه منافع و مصالح ایران بود، قراردادهای ۱۹۰۷ - ۱۹۱۵ - ۱۹۱۹ میلادی ( ۱۲۸۵ و ۱۲۹۳ و ۱۲۹۷ خورشیدی ) و نقش انگلیس در قراردادهای گلستان و ترکمن چای، جدایی افغانستان ( عهدنامه پاریس ) و جدایی بخش هایی از بلوچستان و بسیاری دیگر از تجاوزات انگلیسی ها، ملت ایران را بشدت علیه دیپلماسی انگلیس برانگیخته بود و بدین روی در جریان نهضت ملی شدن نفت یکپارچگی و وحدت نظر میان شاه و دولت و مجلس و مردم بی نظیر و افتخارآمیز بود.

با ملی شدن صنعت نفت دولت انگلستان طبق روال همیشگی خود باردیگر تجزیه خوزستان را هدف قرار داد. منتهی این بار با پروژه‌های آماده و طرح نظامی شبیه طرح مارشال مونته‌گمری در جنگ‌العلمین که با بهره‌جویی از حمله توپخانه‌ای به اهداف خود دست یافته بود. این طرح به دولت عراق تفهیم شد و مقرر گردید که عراق به ایران حمله کند و انگلستان به حمایت از آن کشور وارد ماجرا شود!...

برای اجرای طرح حمله عراق به ایران ... مقدمات امر تدارک دیده شد و آن تشکیل دولت مستقل عربی جدید در منطقه خلیج فارس بود. براساس این طرح کشورهای کویت، بحرین، عمان و قطر که تحت نفوذ انگلیس قرار داشتند می‌بایست اتحادیه‌ای تشکیل دهند و با تحریک اقوام عرب زبان ایرانی در خوزستان به مطامع انگلستان یاری رسانند!!

در پی این توطئه، ناآرامی‌هایی در ایلات و عشایر بختیاری، قشقایی و اعراب جنوب ایران علیه دولت مرکزی آغاز شد و اسلحه بین عشایر تقسیم گردید. تبلیغات رسانه‌ای کشورهای عربی علیه ملت ایران به اوج رسید. یک بار دیگر کشورهای عربی نشان دادند که بدلیل وابستگی به دولت بریتانیا، ملت ایران را در سخت‌ترین شرایط تنها می‌گذارند و گاه از پشت به او خنجر می‌زنند!! در بحبویه ی ناآرامی‌های داخلی در جنوب کشور " **ناو موریس** " وارد اروندرود گردید و نیروهای نظامی عراق و انگلستان در نواحی جابیه، کرکوک و موصل به آرایش نظامی پرداختند و غرب و جنوب کشور بشدت مورد تهدید قرار گرفت و داستان خوزستان آزاد در برابر ملی شدن نفت قرار داده شد!!



اما با سقوط دولت مصدق که حاضر به قبول هیچگونه راه‌حلی از سوی آمریکا و دیگر کشورها نبود کنسرسیوم نفتی متشکل از چند کشور بوجود آمد و با دولت سپهبد زاهدی قرارداد جدید بسته شد و انگلستان از پیگیری توطئه تجزیه خوزستان دست برداشت و همه کسانی که آلت فعل این پروژه ننگین شده بودند سرخورده و نادم و شرمگین سر به لانه‌های خود فرو بردند و از مطالبه خوزستان مستقل دست برداشتند!! و کاش به این نتیجه رسیده بودند که **سوژه خوزستان آزاد و یا عربستان مستقل** افسانه‌ای بیش نیست و این اهرم فشاری است علیه مصالح و منافع ملت ایران و بس!!

## ششمین توطئه تجزیه خوزستان

در سال ۱۳۳۷ با یک کودتای نظامی، حکومت سلطنتی عراق سرنگون و سران آن قتل عام شدند. حکومت جمهوری جدید عراق از همان آغاز، اختلاف مرزی با ایران را خوراک تبلیغاتی و عوام‌فریبی قرار داد تا آنجا که " **محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران** " در سال ۱۳۳۸ در یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت:

« ... سیاست فعلی عراق مانند سیاست حکومت‌های سابق است. ما در آنچه که راجع به ایران است هیچ فرقی بین سیاست مرحوم نوری سعید و حکومت فعلی عراق نمی‌بینم جز اینکه قدری بدتر هم شده است. ما در سابق راجع به شط العرب ( اروند

رود) قراردادهایی بسته بودیم که هیچوقت از طرف دولت عراق رعایت و دنبال نشد. ما بکرات پیشنهاد کرده ایم که در این باره مذاکره کنیم. متأسفانه این پیشنهادها به جایی نرسیده ولی طبیعی است یک رودخانه که مرز بین دو کشور است در قرن بیستم نمیتواند یک طرفه مورد استفاده قرار گیرد و یا منطقه‌ی اعمال حق حاکمیت یک طرف باشد. چطور ممکن است ایران قبول کند از حقی که امروز از جانب همه ملل دنیا شناخته شده است در مورد خود صرفنظر کند. ما سیاست استعماری دولت عراق را در این مورد به هیچ وجه نمیتوانیم بپذیریم ...»

این سخنان بر "عبدالکریم قاسم" رئیس جمهور عراق گران آمد و واکنش سختی نشان داد و مطبوعات عراق نیز نوحه خوانی را از سر گرفتند تا جایی که مرحوم "عباس آرام" وزیر امور خارجه ایران در پاسخگویی به مقامات و جراید عراق در روز ۱۸ آذر ۱۳۳۸ نطقی در مجلس شورای ملی ایراد نمود و گفت: «تذکر این نکته را ضروری میدانم که دولت ایران جز خط تالوگ یعنی خط القعر هیچ مدرک دیگری را برای تعیین خط مرزی شطالعرب با حقوق خود و اصول مسلم بین المللی منطبق نمیداند...»

بدین ترتیب ایران اولین بار خط تالوگ را براساس حقوق بین الملل مطرح کرد و بر اعمال آن پای فشرد. عبدالکریم قاسم در واکنش به طرح ایران برای نخستین بار بطور آشکار در مورد خوزستان ادعای حاکمیت نمود و خرمشهر را جزئی از عراق شمرد!!

دولت جدید عراق پرونده‌های کهنه حمایت از «**جبهه‌ی آزادی‌بخش**» را پیش کشید و در سال ۱۳۳۸ "سازمان سیاسی عربستان (خوزستان)" تحت حمایت دولت عراق، کنگره‌ای بنام **کنگروه ملی عربستان** برگزار کرد و مأموران امنیتی عراق و جاسوسان و فرصت‌طلبان در این کنگره فریادها زدند و سخن‌ها پراکندند و شیرینی‌ها دریافت نمودند!...

در سال ۱۳۴۲، دولت عراق، مسأله خوزستان را برای گرم نگهداشتن تنور تجزیه‌طلبی در شورای جامعه‌ی عرب مطرح کرد ولی با مخالفت برخی کشورهای عرب روبرو شد. از ابتدا هم مشخص بود که طرح این موضوع فقط برای گرم نگهداشتن بازی قدرت و مشغول ساختن عده‌ای مزدبگیر است و بس.

در سال ۱۳۴۳ **کنفرانس حقوق‌دانان عرب** که در بغداد برگزار شد خوزستان را جزء جدایی‌ناپذیر وطن عرب اعلام کرد.

در آبان ۱۳۴۴ رژیم بعثی سوریه حمایت خود را از ادعای حقوق‌دانان بغداد اعلام کرد...!! که البته با پاسخ قاطع و دندان‌شکن **کانون وکلای ایران** مواجه شد ...

در اسفند ۱۳۴۵ "**عبدالرحمن عارف**" رئیس‌جمهور جدید عراق به مدت سه روز از ایران دیدن کرد و در نتیجه آرامش نسبی بین دو طرف برقرار شد و جبهه آزادی‌بخش اهواز از حرارتش کاسته گردید!!

در سال ۱۳۴۷، حزب بعث در عراق بقدرت رسید و حسن البکر با یک کودتای نظامی ریاست

جمهوری را بعهدہ گرفت. حزب بعث اصول سیاست خارجی خود را بر دو محور قرار داد.

۱- مبارزه ی برای آزادی عرب بویژه آزادی فلسطین و خلیج عربی (خلیج فارس) ... !!

۲- حمایت از انقلاب عراق و تبدیل بغداد به مرکزی برای حمایت از جنبش‌های آزادی بخش در

جهان عرب ... !!

دولت بعثی عراق، با اعلام چنین سیاستی شمشیرش را علیه ایران از رو بست و منطقه در یک تنش

جدید قرار گرفت. عراق بدامان اتحاد جماهیر شوروی لغزید و با عقد قراردادهای نظامی و سیاسی به

تجهیز ارتش خود اقدام نمود. ایران نیز متقابلاً به خرید سلاحهای پیشرفته از آمریکا روی آورد.

خلیج فارس دوران صلح مسلح را میگذرانید و دولت عراق که در پی بهانه میگشت در سال

۱۳۴۸ سفیر ایران را به وزارت خارجه اش احضار و به او اظهار داشت :

« ... دولت عراق شط العرب را جزیی از قلمرو خود میدانند و از دولت ایران

تقاضا دارد به کشتی‌هایی که پرچم ایران را در شط العرب برافراشته‌اند دستور داده

شود پرچم ایران را پایین بیاوردند و اگر از نفرات نیروی دریایی کسی در کشتی باشد

خارج شود والا دولت عراق مأمورین نیروی دریایی ایران را با توسل به زور از کشتی

خارج خواهد ساخت و در آتیه اجازه نخواهد داد کشتی‌هایی که مقصد آنها بنادر

ایران است وارد شط العرب شوند ... »

واکنش دولت ایران قاطع و سریع بود "امیر خسرو افشار" قائم مقام وزیر خارجه در سیام

اردیبهشت ۱۳۴۸، معاهده ۱۳۱۶ را در مجلس سنا ملغی اعلام نموده گفت:

«... - عهدنامه مرزی ۱۳۱۶ بی ارزش و کان لم یکن است و دولت ایران در

سراسر شط العرب هیچ اصلی جز اصل شناخته شده حقوق بین الملل اصل تالوگ یا

خط منصف را قبول ندارد.»

امیر خسرو افشار ادامه داد:

«... بنام دولت ایران اعلام میدارم که هرگونه تخطی و تجاوز به حقوق

حاکمیت ایران در شط العرب و هرگونه مخالفت از ورود کشتی‌ها به مقصد بنادر ایران

و هرگونه توسل به زور نسبت به نیروهای مسلح ایران با مقاومت و عکس‌العملی شدید

مواجه شده و به آتش آنها پاسخ داده خواهد شد و مسئولیت این کار و عواقب بسیار

خطرناک آن که ممکن است دامنه وسیع داشته باشد تنها متوجه دولت عراق خواهد

بود ...»

موضع گیری مقتدرانه تهران در برابر ژاژخایی‌های عراق، مرزهای دو کشور را بحال آماده باش

جنگی درآورد. سپاه یکم در نواحی مرزی مستقر و نیروی دریایی ایران به ساماندهی خود پرداخت. از

سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۳ در مرزهای ایران و عراق بیش از ۶۰ مورد درگیری کوچک و بزرگ بوجود آمد.

در شرایط آماده باش نظامی و درگیریهای موضعی، نیروی دریایی ایران کشتی بازرگانی پورسینا را که

پرچم ایران بر بالای سکان خود برافراشته بودند اسکورت کرد و هواپیماهای جنگی ایران نیروی زمینی و دریایی را پشتیبانی میکرد.

عبور کشتی ایران با پرچم ایران از اروندرود بدون هر گونه عکس العملی از سوی نیروهای عراقی مستقر در ساحل اروندرود انجام گرفت و اعمال چنین قدرت نمایی سران عراق را بشدت خشمگین ساخت و در نتیجه دست به اخراج ایرانیان از عراق زدند و بیش از بیست هزار نفر ایرانی را از آن کشور اخراج نمودند.

جنگ با سلاحهای سنگین در مرزهای غربی کشور حکایت از ناکامی و عصبانیت عراقیها میکرد.

در سال ۱۳۵۰ بیست و دو درگیری مرزی با استفاده از توپخانه روی داد.

در سال ۱۳۵۱ شصت مورد درگیری نظامی همراه با توپ و تانک و توپهای صحرائی رخ داد.

در سال ۱۳۵۲ دوازده نبرد مرزی روی داد که خونینترین آن در روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۲ اتفاق افتاد.

در این نبرد ۴۱ ایرانی کشته و ۸۱ نفر زخمی شدند و تلفات عراقیها به بیش از ۴۰۰ نفر اعلام شد.

در سال ۱۳۵۳ - بیش از ده درگیری نظامی روی داد که هواپیماهای جنگنده در آن شرکت

داشتند.

یعنی ۱۰۴ مورد برخورد نظامی کوچک و بزرگ بین ایران و عراق روی داد.

ایران مصمم بود که از حقوق حقه خود در آبها و خاکهای کشور دفاع نماید و تحرکات

موجود را پاسخگو باشد، بنابراین خرید و استفاده از سلاحهای مدرن در دستور کارش قرار داشت.

مجله اشپگل در مصاحبه‌ای که با محمدرضا شاه داشت سوال میکند:

اشپگل: شما بزرگترین خریدار اسلحه از آمریکا بشمار می‌آیید و سالانه حدود ۴

میلیارد دلار به این امر اختصاص داده‌اید.

شاه: بله، بخصوص برای نیروی هوایی.

اشپگل: شما ۸۰ فروند هواپیمای F-14 و ۵۰۰ فروند هلی کوپتر جنگی به آمریکا

سفارش داده‌اید و ۸۰۰ تانک چیفتن....

شاه: فعلاً.

اشپگل: تا سال ۱۹۸۰ جنگنده شکاری‌های شما بیش از کشورهای عضو ناتو

خواهد بود البته به استثنای آمریکا - شما علیه چه کسی مجهز می‌شوید....؟!!

شاه: در حال حاضر عراق با ده میلیون جمعیت بیش از ما هواپیما و تانک دارد.

اشپگل " اما نه به مدرنی شما.

شاه: شاید - اما این حقیقت به قوت خود باقی است.

محمد رضا شاه پهلوی فرزند رضا شاه همچون پدر می دانست که نیرویی عظیم برای حفظ دست آوردهای صنعتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دوران توسعه ایران لازم است و ورود به جنگ با همسایه غربی موجب جذب منابع مالی و انسانی کشور در این مبارزه می شود. لذا بجای ورود به جنگ گرم، از شیوه جنگ سرد و غیر مستقیم استفاده نمود و سعی کرد که با اتکا به سیاستهای بازدارندگی معمول آن دوره یعنی تجهیز ارتش و..... جلو بروز جنگی عظیم در ۱۸۰۰ کیلومتر مرز خاکی خود را بگیرد. برای این منظور شاه ایران بزرگترین خط دفاعی ایران را نه در شرق و نه شمال بلکه در عمق ۵۰ کیلومتری غرب و جنوب غرب و سپس جنوب کشور طراحی کرد و سپس سایر امکانات لجستیکی و پایگاههای پشتیبانی را براساس خط دفاعی غربی و جنوبی به اجرا درآورد زیرا که با پیوستن ایران به پیمان سنتو و همکاری گسترده با غرب و ناتو بویژه آمریکا، خیال خود را از حمله مستقیم روس ها راحت کرده و تنها نگرانی اش عراق بود که رسماً عضو هیچ بلوکی بشمار نمی آمد و می توانست به مدد شوروی و انگلیس مقاصد آنها را اجرا نماید. " محمد رضا شاه مطمئن بود که شوروی برای ورود به ایران از حزب توده کمک می گیرد و نه از ارتش سرخ.!"

علاوه بر این وی به تبعیت از روش پدرش ضمن تقویت بنیه نظامی سعی کرد تا به لحاظ امنیتی واحاطه بر تحرکات سیاسی و نظامی دشمن به شیوه های اطلاعاتی، پاره ای از شاهراه های کشور را از تیر رس دشمن قدیمی خود یعنی عراق دور بدارد، لذا هم زمان با تنش های موجود، دولت ایران ناوگان تجاری را از خرمشهر به بندرعباس انتقال داد و کار عمران و توسعه بنادر خلیج فارس را سرعت بخشید و در کمترین زمان بندرعباس جایگزین بندر شاپور، بوشهر و خرمشهر و آبادان گردید و جزیره خارک



به پایانه معتبر و ارزشمندی برای صادرات نفت ایران مبدل گشت که هر دو اینها با مرزهای عراق فاصله جدی داشتند و در عوض بغداد به کانون تربیت تروریست و خرابکار علیه ایران تبدیل شد. صدور اسلحه قاچاق، تحریک قبایل عرب، پناه دادن به فراریهایی نظیر سپهد " تیمور بختیار"، بسیج برخی از جراید عرب علیه استقلال و حاکمیت ایران، براه اندازی رادیو و تلویزیونهای تبلیغاتی خبر از توسعه ی توطئه میداد. تلویزیون بغداد پشت سر مجری برنامه های خود نقشه ای را نصب کرده بود که در آن استان خوزستان جزء خاک عراق محسوب میشد...!

مجله کویتی " الطلیعه " به حمایت از عراق نوشت :

.... " عربستان ( خوزستان ) نه تنها کلید ایران به خلیج فارس و راه ایران به اقیانوس هند و آرام و کرانه های آسیا و آفریقا است بلکه منبع اصلی ثروت های شاه ایران بشمار میرود. از لحاظ استراتژیک لازم است که نبرد را به داخل امپراطوری ایران نه فقط به اهواز بلکه به تهران نیز منتقل ساخت.....!!"

در ادامه این پروژه یکی از نمایندگان مجلس کویت گفت :

..... " جنبش انقلابی در عربستان ( خوزستان ) شاه ایران را تهدید میکند.... ما میتوانیم تمام ملت عرب را بسیج کنیم و از انقلاب خلیج ( فارس ) و عربستان ( خوزستان ) و انقلاب ملی علیه رژیم ایران پشتیبانی کنیم - باید به جنبش ها پول و اسلحه بدهیم تا رژیم فعلی را واژگون کند.

بدیهی است که بودجه هنگفتی برای توطئه تجزیه خوزستان و سقوط رژیم ایران تدارک دیده شد و از این خوان نعمت، سازمان‌هایی نظیر "جبهه آزادی بخش عربستان" و "جبهه تحریر عربستان" و "جبهه خلق برای آزادی اهواز" و "الجبهه الشعبیه التحریر الاحواز" مثل قارچ سر بیرون کشیدند و بنا به توصیه بوق‌های تبلیغاتی کشورهای عرب منطقه، "سازمان‌های مجاهدین خلق" و "چریکهای فدایی خلق" و "نهضت آزادی" و برخی گروه‌های سیاسی دیگر از این سفره گسترده به آب و علفی دست یافتند و جنگ را به خیابانهای تهران کشانیدند...!

شرکت‌های نفتی که در دهه ۱۹۷۰ تحت فشار رژیم ایران برای بالا بردن قیمت نفت قرار داشتند، به تحریک افکار عمومی جهان مشغول شدند و به هم‌آوایی با دشمنان ایران پرداختند. اما هیچیک از این طرفدارها برای تجزیه خوزستان راهی به جایی نبرد و سران عراق سرخورده و درمانده و نادم از سیل دلارهایی که هزینه کرده بودند تن به تسلیم دادند.

حکومت ایران بی تفاوت و ساکت نسبت به حوادث و توطئه‌ها نبود و از همه

ابزار قدرت نظامی، سیاسی، امنیتی و اطلاعاتی برای ختنی کردن ترفندهای بیگانگان و

تسلیم دشمن استفاده می کرد:

"ساواک یا" سازمان امنیت و اطلاعات کشور" با نفوذ در بالاترین رده حکومت

کشورهای همسایه بویژه اعراب، اطلاعات با ارزشی را کسب نموده به مقامات دولتی گزارش می کرد

که یکی از نمونه‌های قابل ذکر آن نفوذ شادروان "لواسانی" کارشناس ساواک و دیپلمات برجسته

ایرانی در حکومت عراق و سایر کشورهای عربی بود. **لواسانی فرزند آیت الله لواسانی** بدلیل تسلط به زبانهای عربی و انگلیسی در نقش یک دیپلمات به سفارت ایران در عراق گمارده شد. او در بغداد پس از مدتی تقاضای ملاقات از رئیس سازمان امنیت عراق را نمود، با این دیدار موافقت شد و لواسانی در حالی که یک کیف سامسونت حاوی یک پاکت و یک ضبط صوت و یک بسته پول نقد را حمل می کرد وارد اتاق رئیس سازمان امنیت عراق شد.

**لواسانی پس از احوال پرسی و صحبت های مقدماتی با صراحت و بدون پرده پوشی وارد گفتگو با میزبان خود شد و از او طلب همکاری با دولت ایران را نمود که در عوض ماهی یکصد هزار تومان پاداش دریافت کند و بدین منظور بسته اسکناس را از کیف خود خارج نموده روی میز قرار داد..... رئیس استخبارات عراق که سخت از این پیشنهاد یکه خورده بود دست در کشوی میز خود کرد و اسلحه ای را خارج نمود که بلافاصله مرحوم لواسانی به او مجال نداد و پاکتی را که قطعه عکسی از هم آغوشی رئیس سازمان امنیت عراق با خواهر عبدالکریم قاسم رئیس جمهور در آن بود جلوی وی قرار داد و گفت: "قربان عجله نفرمائید، به این عکس نگاه کنید و روی**

پیشنهاد من فکر نمایید.... ضمنا صدای ما ضبط شده است !!

مذاکرات این دو نفر خیلی به طول نیانجامید فقط می توان حدس زد که لحظاتی میزبان عراقی در بهت و شگفتی غرق شده بود ولی عاقبت تصمیمش را در پی یک سکوت طولانی گرفت و قبول کرد که اطلاعات لازم را به دیپلمات ایرانی بدهد و هر ماه یکصد هزار تومان رشوه دریافت کند.... !!

رئیس استخبارات عراق سالها در خدمت ساواک ایران بود و اطلاعاتی که در اختیار مقام ایرانی می گذاشت در همه زمینه های سیاسی نظامی و امنیتی که از آنها در درگیری های نوار مرزی ایران و عراق و همچنین مبارزات نفتی در اپک بهره های فراوان نصیب ملت ایران شد.

شادروان لواسانی پس از عراق در پوشش یک بازرگان ایرانی به کشورهای عربی خلیج فارس اعزام گشت و در آنجا توانست در سطوح بالای مقامات سیاسی دولتها نفوذ کرده و با شیوخ عرب ارتباطهای بسیار نزدیک برقرار سازد و روسای دولت آنان را وادار به تمکین از سیاستهای ایران نماید.

**از جمله اقدامات دیگر دولت ایران علیه توطئه های بیگانگان در عراق به ویژه در دوران ریاست جمهوری " حسن البکر" و سپس " صدام حسین" عملیات بسیار پر ارزش افسران و فرماندهان ارتش ایران در خاک عراق ذکر گوشه هایی از آن خالی از لطف نیست :**

در دوره بیست و چهارم مجلس شورای ملی (۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ خورشیدی) افتخار آشنایی و مجالست با بزرگوار مردی را پیدا کردم به نام **" سرلشکر عباس جباری "** . او یک انسان با شرف، یک شاعر و ادیب توانا و یک فرمانده نظامی مقتدر و وطن پرستی کم نظیر بود. ایشان پس از سالها خدمت در ارتش و ژاندارمری بازنشسته و از شهرستان کازرون به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شده بود.

دیدار من و شادروان جباری تقریباً همه روزه انجام شده، از مصاحبت ایشان بهره فراوان می بردم به ویژه ذکر خاطرات نظامی او برایم بسیار سودمند بود. او در تمام سالهای خدمتش در سمت فرمانده ایفای وظیفه کرده و در تمام مراکز سوق الجیشی کشور مأموریت داشت.... او افسری پاکدامن و مورد وثوق مقامات تصمیم گیرنده کشور بود.

یک روز تیمسار " اویسی " فرمانده نیروی زمینی، تیمسار جباری را احضار نموده به ایشان می گوید :.....**فردا بروید نوشهر افتخار شرفیابی دارید. تیمسار جباری سوال می کند : برای چه منظور ؟ اویسی پاسخ می دهد : شاهنشاه خودشان به شما خواهند فرمود. من هم شرفیاب هستم.**

روز بعد این دیدار صورت گرفت. شاهنشاه ایران کنار نقشه ی ایران قرار گرفته، وضعیت نوار مرزی ایران و عراق بویژه منطقه کردستان را تشریح نموده و در پایان می گویند :

.....**می دانید که عراق بوسیله برخی از کشورها بویژه شوروی حمایت نظامی می**

**شود و این کشور در خوزستان و شط العرب (اروند رود) ادعاهایی دارد ولی**

**فشارهایش را در منطقه غرب ایران بیشتر متمرکز کرده است. بنابراین لازم است بغیر**

**از عملیات منظم نظامی، اقدامات چریکی و پدافند نامنظم هم انجام بشود. برای این**

**کار من شما را ( خطاب به تیمسار جباری) انتخاب کرده ام بروید طرح اجرایی را با**

**نظر اویسی پیاده کنید شما از اختیارات کامل برخوردارید و بودجه ای که در اختیار**

**شما قرار خواهد گرفت از هرگونه حسابرسی مستثنی است.**

سرلشگر جباری دستور داشت حتی برای اطلاع شخصی خود شرح هزینه هایش را در جایی ثبت

نکند و کلیه هزینه ها را محرمانه نگه دارد. شاهنشاه اضافه می کنند :

**شما برای تربیت، آموزش و تجهیز یک نیروی ویژه و حمله آنها به خاک عراق از**

**اختیارات کامل برخوردار هستید..... منتظر خبرهای خوب از شما هستیم.....**

با این فرمان تیمسار جباری به غرب کشور عزیمت نمود و نیرویی از ایرانیان بویژه کردهای منطقه

فراهم دید و آنها را مسلح نموده برای اسلحه آنان جواز صادر کرد و حقوق قابل توجهی در حد

ماموریت های جنگی برایشان مقرر داشت. طولی نکشید که یک نیروی ضربتی کار آزموده به وجود

آمد و عملیات ایذایی اش را در حمله به پاسگاههای عراقی و مراکز نظامی آنها آغاز کرد.... به موازات

این عملیات افسران برجسته ایرانی در لباس کردهای دلاور در سلیمانیه و برخی شهرهای شمالی عراق

نفوذ کرده به تربیت و آموزش نیروهای چریکی می پرداختند و نیرویی بزرگ از کرد های شمال عراق

و قبایل و عشایر شیعه شرق و جنوب عراق فراهم دیدند تا در حاشیه نوار مرزی ایران و حتی عمق

خاک عراق با تحرکات پارتیزانی عرصه را بر نیروهای حزب بعث تنگ کنند.

از جمله افسرانی که این ماموریت نفوذی و متهورانه با شجاعت و لیاقت انجام داد سرهنگ "

**احسان پزشکیپور"** برادر جناب آقای "**محسن پزشکیپور"** رهبر نهضت پان ایرانیسم و نیز سرگرد

**" پژمان "** بودند که نه تنها در خاک دشمن حماسه ها آفریدند بلکه آنچه را که در خاک عراق

فراگرفته بودند در عملیات ظفار نیز به مرحله عمل درآوردند. تیمسار احسان پزشکیپور خط دفاعی که در ظفار علیه نیروهای نفوذی کمونیست ایجاد کرد نام **"دماوند"** را بر آن گذاشت.

هدف این قبیل عملیات آن بود که برای جلوگیری از یک جنگ گسترده نیروهای دشمن را در خاک خودش زمین گیر کنند. **تجهیز کردهای شمال عراق که عمدتاً از نیروهای وفادار به شادروان " ملا مصطفی بارزانی " رهبر حزب دمکرات کردستان و شیعیان مقیم آن کشور و حتی آسوریها نیز در پی این استراتژی بود که خط دفاعی واحد از پیوند ایرانیان این سو و آن سوی مرز علیه دشمنان ایران به وجود آید و همین پیوند مقدس بود که سبب شد خواب از چشمان فرماندهان نظامی حزب بعث ربوده شود و نگران سقوط بغداد باشند، زیرا ضربات نیروهای ویژه ایران آنچنان مهلک بود که دیگر نام شط العرب و خوزستان برای صدام حسین حکم کابوس را پیدا کرده بود. صدام در مانده شکست خورده و مایوس از عریده کشی های جاه طلبانه در حالی که تقریباً "هیچ حاکمیت و قدرتی در مناطق کرد نشین نداشت و با مشکل تعدد جبهه های جنگی مواجه شده بود در پی یک فریادرس یا ناجی می گشت که این آدم پیدا شد و **" بومدین "** رئیس جمهور الجزایر سر راهش قرار گرفت.**

در جریان برگزاری کنفرانس سران کشورهای تولید کننده نفت ( اوپک ) در الجزایر به سال ۱۳۵۳ تلاش بومدین رئیس جمهور الجزایر برای ملاقات و مذاکره محمدرضا شاه، شاهنشاه ایران و صدام حسین معاون حسن البکر به نتیجه رسید و مذاکرات به صدور اعلامیه ۱۵ اسفند ۱۳۵۳ ( قرارداد ۱۹۷۵ میلادی ) منجر گردید.

در این اعلامیه آمده بود :

با رعایت اصول احترام به تمامیت ارضی و تجاوز ناپذیری مرزها و عدم دخالت

در امور داخلی دوطرف تصمیم گرفتند :

۱- مرزهای زمینی خود را براساس پروتکل قسطنطنیه ( ۱۹۱۳ میلادی ) و صورت

جلسه کمیسیون تعیین مرز ( ۱۹۱۴ ) تعیین کنند.

۲- مرزهای آبی خود را براساس خط تالوگ تعیین نمایند.

۳- با این کار دو کشور امنیت و اعتماد متقابل را در امتداد مرزهای مشترک

خویش برقرار خواهند ساخت - دو طرف متعهد میشوند که در مرزهای خود کنترل

دقیق و مؤثر به منظور قطع هرگونه رخنه و نفوذ که جنبه خرابکارانه از هرسو داشته

باشد اعمال کنند.

۴- دو طرف توافق کردند که مقررات فوق، عوامل تجزیه ناپذیر جهت یک راه

حل کلی بوده و در نتیجه بدیهی است که نقض هر یک از مفاد فوق با روحیه توافق

الجزیره مغایر است. دوطرف در تماس دائم با پرزیدنت بومدین خواهند ماند و

پرزیدنت بومدین در صورت لزوم برای اجرای تصمیمات اتخاذ شده کوشش

برادرانه به عمل خواهند آورد.



پس از صدور این اعلامیه - مذاکرات ایران و عراق آغاز و به انعقاد عهدنامه ۱۹۷۵ میلادی (

۱۳۵۴ شمسی) منتهی شد.

به این ترتیب عراق از ادعای خود در مورد خوزستان و اروندرود دست برداشت و حاکمیت ایران بر آبهای اروندرود مسلم گردید.

اما آتش بیاران معرکه و جنگ افروزان جهانی و قدرت های سرمایه داری وابسته به شرکت های نفتی که تدارک یک جنگ خونین را در خلیج فارس رقم زده بودند سخت متعجب و حیران شدند بویژه دولت اسرائیل که میخواست جبهه ی دیگری در خاورمیانه گشوده شود تا با مشغول شدن اعراب به افسانه ی پان عربیسم، بار سنگین جنگ اعراب و اسرائیل را سبک تر سازد از قرارداد الجزیره بسختی یکه خورد و بقول یکی از صاحب نظران، صدای کف زندهای حاضران در نشست الجزیره کاخ اورشلیم را بلرزه انداخت....!

در همین سالها ( ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸ ) علاوه بر فشار غرب از طریق عراق بر ایران، انگلستان نیز ذر زمینه جدایی بحرین تلاش های گسترده ای انجام داد که متاسفانه به جدایی این سرزمین از ایران انجامید و حوزه اقتدار مرزهای آبی و دریایی ایران در عمق خلیج فارس کاهش یافت و زمینه اختلافات مرزی جدیدی را در حد فاصل ایران و کشورهای عربی جدیدالتاسیس حاشیه جنوبی خلیج فارس بوجود آورد که می توان به درگیری دیپلماتیک بین ایران و امارات متحده عربی بر سر جزایر سه گانه تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی اشاره کرد.

قرارداد الجزیره گرچه صلح را به مدت ۳ سال در خلیج فارس به ارمغان آورد ولی بومدین به گناه وساطت تنبیه شد و از قدرت فرود آمد . محمدرضا شاه نیز به گناه اینکه به عرصه جنگ گسترده پای نگذاشته بود مورد بی مهری کشورهای سرمایه‌داری بویژه آمریکا و انگلیس قرار گرفت و از صفحه سیاست به دور دست‌ها رانده شد تا با یک ایران هیجان زده و فروپاشیده توازن قوا در منطقه برقرار و جاده برای یک جنگ پردامنه و طولانی فراهم گردد. هرچه بود ملت ایران برای جلوگیری از تجزیه خوزستان و حفظ تمامیت ارضی خود بهای سنگینی پرداخت.....!!

## هشتمین توطئه تجزیه خوزستان

رژیم پادشاهی در پی یک طرح از پیش نوشته شده در میان بهت و حیرت جهانیان فرو ریخت....! زلزله سیاسی آن چنان شدید بود که همه ی ارکان نظام و تمامی اقتدار ملت ایران از هم پاشیده شد و خلیج فارس از قدرت تهی گردید.

با خروج محمد رضا شاه از کشور و ورود آیت الله خمینی به تهران "جبهه ملی" در روز چهارشنبه چهار بهمن هزار و سیصد و پنجاه و هفت بشارت نامه ای منتشر کرد که در آن آمده بود:  
...خمینی می آید که غریو شادی جهان آزادی خواهی را به عرش رسانده است.  
خمینی می آید..... مردی که ندای مبارک رهایی است مردی که وجودش تجسم

آرمانهای یک ملت تاریخی است در تمام طول حیات تنها یکبار است که خورشید از غرب شرق می آید. خورشیدی که امانت شرق است نزد غرب. حضرت آیت الله العظمی خمینی مرجع عالیقدر تشیع به امید پروردگار یگانه روز جمعه در وطن اسلامی خواهند بود.

آری، امام خمینی به تهران آمد و بختیار نخست وزیر وقت را شوکه کرد. بختیار که خواهان خروج شاه از ایران بود گمان می کرد با انحلال ساواک و آزاد کردن زندانیان و وعده آزادی خواهد توانست با جلب نظر ملیون بر ارتش بدون فرمانده فرمان براند و از این قدرت بهره جوید غافل از آنکه در پروژه فروپاشی اقتدار ملت ایران بختیار جز یک محلل بیش نبود و امام خمینی نیت آن داشت که خود نخست وزیر برگزیند و توی دهان دولت بختیار بزند.....!!

در کشاکش این قدرت طلبی ها ارتش ایران طبق قانون اساسی می بایست از دولت بختیار که رأی اعتماد مجلس و فرمان شاهنشاه را داشت تبعیت کند و نمی توانست از بازرگان به عنوان برگزیده رهبر انقلاب حرف شنوی داشته باشد..... ارتش علاوه بر معضل فوق گرفتار عناصر خائنی مانند "فردوست و قره باغی" نیز بود. در چنین شرایطی فرماندهان نظامی که نگران فروپاشی ارتش بودند به تنها گروه باقیمانده از ارکان نظام یعنی نمایندگان اقلیت مجلس شورای ملی که به صف پان ایرانیست ها پیوسته بودند متوسل گشتند..... دیدارهای مکرر سران ارتش با آقای محسن پزشکیان لیدر گروه اقلیت مجلس شورای ملی ( دوره بیست و چهارم ) حکایت از دغدغه خاطر امرا و فرماندهان از خطر سقوط ارتش می کرد که بر اساس گزارشهایی که دریافت کرده بودند خطر حمله صدام را به

ایران قریب الوقوع می دانستند بدین روی پس از رایزنی های بسیار قرار شد حساسیت اوضاع به اطلاع امام خمینی برسد شاید ایشان بتوانند از وقوع حوادث ناگوار و فروپاشی ارتش جلوگیری نمایند. با این نیت از بین نمایندگان گروه اقلیت مجلس ۵ نفر برگزیده شدند تا به دیدار آقای خمینی رفته و پیشنهاد حل مسئله را ارائه نمایند این عده با وساطت شادروان دکتر بهشتی با امام دیدار کردند. در این نشست آقای محسن پزشکیپور رهبر نمایندگان مستعفی اقلیت به ایراد سخن پرداخت و اوضاع کشور را کالبدشکافی نموده و چنین نتیجه گرفت :

..... ما مطلع شدیم که شما قصد دارید آقای بازرگان را به نخست وزیری انتخاب کنید اما این انتخاب از نظر ارتش و جبهه ی قانونی ندارد زیرا ایشان رای اعتماد مجلس را ندارند و فرماندهان ارتش طبق قانون اساسی نمی توانند نخست وزیری را که منتخب مجلس نیست مورد حمایت قرار دهند و یا از ایشان تبعیت کنند بنابراین ما پیشنهادی داریم و آن این است که ما نمایندگان مستعفی حاضریم به مجلس بازگردیم چون هنوز فرصت قانونی ۱۵ روزه را برای قطعیت یافتن استعفا داریم و در مجلس برای آقای بازرگان رای اعتماد می گیریم و در چنین حالتی ارتش دیگر معذور قانونی نخواهد داشت و از بلا تکلیفی خارج شده دستخوش بی نظمی نمی گردد....))

آقای خمینی سوال کرد : خوب این کار چه فایده ای دارد ؟

آقای پزشکیپور پاسخ می دهد : ((.....من با پنجاه سال سابقه مبارزات سیاسی و آشنایی به حوادث منطقه و نیز با توجه به ارتباطی که بین حزب پان ایرانیست و

فرماندهان نظامی برقرار است آگاهی یافته ام که ارتش عراق در مرزهای ایران دست به تحرکاتی زده است و احتمال حمله ی عراق به ایران تقریبا قطعی است بنابراین باید به هر قیمت از فروپاشی ارتش ایران جلوگیری شود و جنابعالی در این مورد می توانید نقش اساسی داشته باشید. و به عقیده ما راه چاره این است که با پیشنهاد ما موافقت فرمائید زیرا اصولا علت اصلی صلح صدام حسین با پادشاه ایران در قرارداد الجزایر فشار ارتش و نیروهای امنیتی ایران بود و اگر این فشار از بین برود عراق انتقام خود را از ایران و ارتش خواهد گرفت.))

در این جلسه آقای پزشکپور به دو موضوع دیگر نیز اشاره کرده گفت :  
(.....برای دادگستری و نظام قضایی کشور هفتاد سال زحمت و رنج کشیده شده و افراد شایسته ای نظیر مرحوم داور و قضات دلسوز برای تقویت و حرمت آن کوشیده اند و ما اکنون یک دادگستری کم نقص داریم. ما انتظار داریم دستور بفرمائید کاری نکنند که به این نظام لطمه وارد شود و با محاکمات عجولانه از ارزش و اعتبار سیستم قضایی کشور کاسته گردد....))

((آقای پزشکپور اضافه کرد که در این کشور سالها عده ای زحمت کشیدند و کارهای بنیادی عمرانی و اقتصادی مفیدی انجام دادند باید مراقبت بفرمایید که با اقدامات خودسرانه و هیجان انگیز به این امور آسیب وارد نشود.))

این نشست که بیش از یک ساعت به طول انجامید آقای خمینی را متوجه عواقب برخی تندروری ها نمود و خطر فروپاشی ارتش را یادآور شد و به نظر می رسید که ایشان مجاب شده است و در نتیجه در پایان جلسه امام خمینی یادآور شد که: **نتیجه را خبر خواهیم داد.**

نمایندگان مجلس شورای ملی با خوش بینی از این ملاقات با زنده یاد "**دکتر جواد سعید**" رئیس مجلس تماس برقرار کردند و قرار شد برای ادامه مذاکره فردا به کمیسیون عرایض مجلس بیایند و از نتیجه مذاکرات گروه اقلیت و آقای پزشکپور با امام خمینی آگاه شوند تا اگر پاسخ مثبت از دفتر امام رسید برای تشکیل جلسه فوق العاده مجلس اقدام گردد. شادروان دکتر سعید روز بعد تلفنی اطلاع داد که پیشنهاد نمایندگان مجلس مورد موافقت آقای خمینی واقع نشده و قرار است آقای بازرگان را خود شخصا به نخست وزیری انتخاب و معرفی نمایند!!

با این تصمیم گیری کشور دارای دو نخست وزیر می شد یکی برگزیده مجلس شورای ملی و دیگری منتخب امام..... من خود که جزو این گروه از نمایندگان مجلس بودم به خوبی یاد دارم که چگونه همه از چنین خبری متأسف و نگران و در عین حال متعجب بودند. ما همه متحیر بودیم که چه کسی رای امام خمینی را برگرداند و چگونه این پیشنهاد خیر خواهانه با مخالفت روبرو شده است!؟

**بعد ها مطلع شدیم و سپس در خاطرات آقای ابراهیم یزدی خواندیم که او امام**

**را از پذیرش نظر و پیشنهاد نمایندگان مجلس بازداشته است....!!**

بنابراین آخرین امیدها برای جلوگیری از فروپاشی ارتش با نیت آدمی تحصیل کرده، روشن فکر ملی و مذهبی به نام دکتر یزدی نقش بر آب شد و آقای بازرگان رهبر نهضت آزادی به عنوان نخست وزیر معرفی گردید و او نیز دولت خود را با گروهی از اعضای نهضت و جبهه ملی و "**حزب ملت ایران**" تشکیل داد. بدین ترتیب ملی مذهبی ها و جبهه ملی به آرزوی دیرین خود که سقوط نظام شاهنشاهی بود رسیدند و یک نظام دینی را روی کار آوردند و کرسی های قدرت را تصرف کردند بی آنکه کمترین لیاقت و کفایتی برای اداره کشور داشته باشد. دولت موقت از کسانی تشکیل شده بود که حدود سی سال با هر گونه اصلاح یا تغییری در کشور مخالفت ورزیده و به هیچ چیز جز سرنگونی شاه رضایت نمی دادند.... آنان راه رسیدن به سعادت و دموکراسی و عدالت را حرکت از مسیر شیعه اثنی عشری می دانستند و حتی در این مسیر به جنگ مسلحانه روی آورده بودند.

آقای بازرگان در سال ۱۳۴۲ بیست نفر را برای طی دوره های تروریستی با وساطت الجزایری ها به "**جمال عبدالناصر**" رئیس جمهور تندروی مصر معرفی کرده بود، این وصلت نامیمون سیاسی در زمانی انجام شد که عبدالناصر مقدسات ملی کشور ما را هدف قرار داده بود و قصه پرمالال پان عربیسم را بنیاد نهاده **خلیج فارس را خلیج عربی می نامید** و برای تجزیه خوزستان نقشه های شومی در سر داشت و از این استان با نام عربستان یاد می کرد.

در چنین شرایطی علی شریعتی - مصطفی چمران - ابراهیم یزدی - پرویز امین - صادق قطب زاده - بهرام راستین - شریفیان - محمد توسلی - صدر حاج سید جوادی - رضا رئیس طوسی در شهرهای قاهره - بغداد - بصره - لبنان - پاریس و لندن علیه رژیم وقت به مبارزه و تبلیغات بین المللی دست زده بودند و

از حمایت و رهبری های سیاسی و مذهبی و مالی آقایان بازرگان - طالقانی و یدالله سبحانی و برخی بازاریان نظیر آقای "دستمالچی" برخوردار می شدند.

اینک با فروپاشی نظام شاهنشاهی این آقایان زمام امور کشوری را که خود به آتش کشیده بودند به دست گرفتند و دولت موقت را بدون حضور روحانیت تشکیل دادند تا وعده های سی ساله خود را که عبارت از عدالت - آزادی و رفاه ملی بود تحت لوای اسلام به مرحله اجرا و انجام درآورند. دولت موقت در اولین گام دادگاههای انقلاب را به راه انداخت و در وزارت خانه ها کمیته های پاکسازی به قلع و قمع مدیران پرداخت. در مساجد کمیته های اسلامی به وجود آوردند و آن را به بازوی توانای دادگاههای انقلاب جهت سرکوب مبدل ساختند. بگیر و ببند ها و اخراجها و تسویه حسابها آغاز شد و دولت موقت بساط محاکمات خونین انقلابی و اعدامها را بر پا کرد و آقای دکتر ابراهیم یزدی در نقش بازجو در دادگاههای انقلاب حضور یافت و افسران و فرماندهان ارتش و نیروهای انتظامی و امنیتی را با ذکر یاد و نام خدا و به استناد احکام اسلامی به جوخه های اعدام سپرد.

افسرانی همچون " ارتشبد جعفر شفق، ارتشبد نعمت الله نصیری، سپهبد مهدی رحیمی، سپهبد نادر جهانبانی، سپهبد نادر برنجیان، سپهبد امیرحسین ربیعی، سپهبد منوچهر یزدانبخش، سپهبد فخر مدرس، سپهبد جعفرقلی صدری، سپهبد عبدالله خواجه نوری، سپهبد امیر هوشنگ امجدی، سپهبد ناصر مقدم، سپهبد فضل الله جعفری، سپهبد حجت کاشانی، سپهبد علی محمد خواجه نوری، سپهبد محمد تقی مجیدی، سپهبد



سعادت‌مند، سرلشکر رضا ناجی، سرلشکر منوچهر خسروداد، سرلشکر پرویز امینی افشار، سرلشکر جمشید خاتمی، سرلشکر نوذری بقا، سرلشکر حسین همدانیان، سرلشکر حسن پاکروان، سرلشکر محمد جواد مولوی طالقانی، سرلشکر سمیعی نشاط، سرلشکر بید آبادی، سرلشکر محمد ولی زند، سرلشکر شمس تبریزی، سرتیپ مرتضی شیرانی، سرتیپ حسینعلی بیات، سرتیپ اکبر غفاریان، سرتیپ یزدجردی، سرتیپ فتحی امین، سرتیپ نصرت‌الله شعاعی، سرتیپ محقق، سرتیپ اسماعیل اتابکی، سرتیپ نعمت‌الله معتمدی، سرتیپ منوچهر ملک و هزاران افسر عالی رتبه و متخصص دیگر و نیز تعداد کثیری درجه دار و حتی سرباز در اولین هفته های پیروزی انقلاب به جوخه های مرگ سپرده شده، تیر باران شدند. افرادی چون سپهبد عبدالعلی بدره ای، سرلشکر بیگلری و سرتیپ علی وفایی نیز در حین حملات بهمن ۱۳۵۷ کشته شدند و افرادی چون سپهبد ایرج مقدم رئیس اداره تسلیحات ارتش خود را بنام شاهنشاه ایران با شلیک گلوله ای در مغز از قید حیات رها نیدند تا شاهد فروپاشی ایران بزرگ نباشند، گروهی از ایران خارج شدند تا در زمان مقتضی باز گردند و عده ای تن به استعفا و ترک ارتش دادند و بالاخره عده در اندوه..... جان دادند و.....!

در واقع اعدام ارتش و مصادره اموال مردم و اخراج مدیران لایق از سیستم اداری کشور و ایجاد محیط رعب و وحشت از اولین اقداماتی بود که دولت بازرگان در پی وعده های دیرین خود دست در دست توده ای ها - مجاهدین خلق - چریک

## های فدائی خلق - جبهه ملی و سایر گروههای تندرو و مسلح انجام یافت و جامعه ی

انقلابی ایران را از معرفی چهره جدیدی از اسلام در بهت و حیرت فرو برد.

آقایان بازرگان - طالقانی - ابراهیم یزدی - بنی صدر - قطب زاده - حبیبی - و دیگر مسئولان دولت

موقت از اسلام چهره ی خشنی را به جهانیان معرفی کردند و در این میان آنچه که از لحاظ آینده ایران

اسف بار بود اعدام ارتش ایران بود که دشمنان کشور و توطئه گران بین المللی را به جشن و پایکوبی

و داشت. لغو قراردادهای خرید زیردریایی ها و رزمنان های مدرن، هواپیماهای اف ۱۴ و اف ۱۶،

تانکهای چیفتن، سیستم های راداری و پدافند هوایی و دهها قرارداد خرید اسلحه و ادوات نظامی

پیشرفته از سوئی و مرخص کردن سربازان وظیفه و..... و تعطیلی پروژه ای مانند نیروگاه اتمی بوشهر

و استفاده از آن برای مصارف غیر حرفه ای، بخشی از پروژه توطئه گران بین المللی برای " اعدام

**اقتدار ملی ایران و ارتش ایران "** بود.

بیش از همه صدام حسین که طعم شکست و حقارت از محمد رضا شاه را چشیده بود از این که

می دید چراغ اقتدار ایران و ارتش این کشور بزرگ خاموش می شود در پوست خود نمی گنجید. ما

به فرصتهای طلایی که برای دشمنان ایران فراهم شد اشاراتی خواهیم داشت تا آیندگان بدانند چه

کسانی در ویران سازی ایران نقش داشتند.

در ادامه ماه عسل نهضت آزادی و دولت موقت، " **یاسر عرفات** " راهی خوزستان شد که

سهم کوشش هایش را در تربیت مبارزان انقلابی و اسلامی بگیرد. شاگردان مکتب او اینک دولتمردان

ایران شده بودند و او این پیروزی را مرهون پایگاههای تربیت تروریست خود می دانست. دولت موقت

و برخی از سران انقلاب او را نواختند و دست و دهانش را با پاداش های مالی از جیب ملت ایران پر کردند و روانه دیارش نمودند

همزمان صدام حسین رهبران "**جبهه التحریر**" را که پس از قرارداد الجزایر به سوریه رفته بودند به بغداد فراخواند و با وعده های شیرین دلگرم شان ساخت و رادیو "**صوت العربستان**" را که با خفت خاموش شده بود، دوباره براه انداخت. سازمان امنیت عراق فرصت جولان یافته بود و مثل ریگ خرج میکرد و سازمان ها و جبهه های تجزیه طلب را در غیاب ساواک و ارتشیان غیور ایرانی مجدداً ساماندهی می نمود.

صدام حسین و رهبران بعث عراق با دریافت چراغ سبز از سرمایه داری غرب، لحظه ای از مستحکم ساختن مواضع خود غافل نبودند ولی در ایران آشوب زده حوادث اینگونه میگذشت:

یکشنبه ۵ فروردین ۱۳۵۸: "**مهدی بازرگان**" نخست وزیر ایران در اجتماعی در استادیوم یکصد

هرار نفری گفت:

**"... نگران نباشید.. کلیه حقوق حقه مردم ایران در قانون اساسی جمهوری**

**اسلامی رعایت شده است...."**

سه شنبه ۶ فروردین ۱۳۵۸: صبح امروز سفارت مصر در تهران توسط عده ای دانشجوی عرب به عنوان

اعتراض به صلح مصر و اسرائیل اشغال شد.

دولت بازرگانان رسماً کناره‌گیری از سازمان پیمان مرکز ( سنتو ) را به دولت های پاکستان و

ترکیه و انگلستان اعلام کرد. در درگیری بین کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن با پاسداران ۷ نفر

کشته و ۳۰ نفر مجروح شدند.

سه شنبه ۷ فروردین ۱۳۵۸: چاپ اوراق رأی گیری آری یا نه و تغییر رژیم سابق به جمهوری

اسلامی آغاز شد و حزب ملت ایران طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد: کلیه اعضای این حزب به جمهوری

اسلامی رأی خواهند داد.....

وزارت کشور سن رأی دهندگان را ۱۶ سال اعلام کرد....!

چهارشنبه ۸ فروردین ماه ۱۳۵۸: امروز ۱۰۶ نفر از امراء و افسران شهربانی بازنشسته شدند.

امروز " **سروشگر قره‌نی** " رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی اعلام کرد. عوامل فرصت طلب

ضد انقلاب به پادگان سنندج حمله کردند و من دستور سرکوب آنها را صادر کردم. قره‌نی از ریاست

ستاد عزل شد و " **سروشگر ناصر فرید** " بجای او انتخاب گردید. امروز " **سروهنگ سید احمد**

**مدنی** " وزیر دفاع جمهوری اسلامی در مصاحبه‌ای با روزنامه آمریکایی واشنگتن پست گفت:

ما تصمیم داریم برخی از سلاح‌های خریداری شده از آمریکا از جمله هواپیمای

اف ۱۴ را به این کشور پس بدهیم...!! مدنی گفت: ارتش نصف خواهد شد و در

صورت لزوم برخی از مستشاران آمریکایی به ایران باز خواهند گشت....!

امروز " احمد صدر حاج سید جوادی " وزیر کشور اعلام کرد، روزهای جمعه و شنبه ۱۱

فروردین همه پرسی انجام خواهد شد علی اصغر حاج سید جوادی گفت: من به جمهوری اسلامی

رأی میدهم و این بر تمام ملت ایران واجب است....

کمیته مرکزی حزب توده و کریم سنجابی دبیر کل جبهه ملی ایران و نیز سازمان

مجاهدین خلق اعلام کردند: " طبیعی ترین ثمره ی انقلاب، جمهوری اسلامی است. "

با شروع اعدامها در ایران آقای مهدی بازرگان در روز شنبه ۱۱ فروردین ماه ۱۳۵۸ طی

مصاحبه‌ای با تلویزیون فرانسه گفت: ".... تاکنون تنها ۶۲ نفر اعدام شده‌اند و امیر عباس

هویدا که ۱۳ سال نخست‌وزیر ایران و دست راست شاه بشمار میرفت مسئول و

گناهکار است و بایستی مجازات شود...."

امروز درگیری و تیراندازی در شهر گنبد قابوس ادامه داشت و جمع‌آوری جنازه‌ها از خیابانها

مقدور نبود

یکشنبه ۱۲ فروردین ۱۳۵۸: آیت الله خمینی اعلام کرد: صبحگاه ۱۲ فروردین که روز نخستین

حکومت الله است از بزرگترین اعیاد مذهبی و ملی ما است.

امروز اعلام شد که " ویلیام سولیوان " سفیر آمریکا در ایران قصد بازگشت دارد....!

الحمدلله کارها به خیر و خوشی انجام شده بود.

امروز " اسقف کاپوچی " و " هانی الحسن " رئیس دفتر نمایندگی سازمان آزادیبخش

فلسطین همراه با چندتن لبنانی و لیبیایی مهمان جمهوری اسلامی شدند.

پنجشنبه ۱۶ فروردین ۱۳۵۸: " آقای عباس امیر انتظام " معاون نخست وزیر و سخنگوی

دولت اسلامی در مصاحبه‌ای اعلام کرد من و هاشم صباغیان و ابراهیم یزدی، صادق قطب‌زاده و

ابوالحسن بنی صدر وابسته به آمریکا نیستیم...!!

جمعه ۱۷ فروردین ۱۳۵۸: سحرگاه امروز سه تن از کارمندان ساواک اصفهان در کوه ی باغ

ابریشم تیرباران شدند

شنبه ۱۸ فروردین ۱۳۵۸: " عباس تاج " وزیر نیرو در مصاحبه کیهان گفت :

" ایجاد نیروگاه های اتمی را برای تولید برق در ایران یک برنامه

صد در صد استعماری میدانم و قراردادهای مربوط به همکاریهای

اتمی ایران با کشورهای دیگر لغو میگردد.

ساعت یک بامداد امروز ۶ تن از فروندهان نظامی در تهران تیرباران شدند.

امروز ساعت ۷/۲۵ بعدازظهر امیرعباس هویداد در خارج از محوطه اعدام، با شلیک سه گلوله

بقتل رسید.

یکشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۵۸: امروز سرهنگ احمد مدنی رئیس نیروی دریایی و استاندار جدید

خوزستان اعلام کرد: "... جمهوری اسلامی در خلیج فارس و اقیانوس هند نقش ژاندارم

منطقه را بعهدہ نخواهد داشت و از صرف هرگونه برنامه ی پرهزینه در این منطقه

جلوگیری خواهد کرد...." ( قابل توجه آقای صدام حسین ! )

امروز تیربارانها در قم - دزفول و اصفهان ادامه داشت.

سه شنبه ۲۰ فروردین ۱۳۵۸: امروز ۸ نفر از فرماندهان نظامی تا پاسبان محل به حکم دادگاه

انقلاب تهران اعدام شدند.

سه شنبه ۲۱ فروردین ۵۸: احکام اعدام در شهرهای تهران - اردبیل - بروجرد - کرمان اجرا

شد.

چهارشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۵۸: امروز ۱۱ تن از مقامات برجسته کشور تیرباران شدند.

پنجشنبه ۲۳ فروردین ۱۳۵۸: امروز در شهرهای زنجان - اهواز - قم - اردبیل عده ای نظامی

تیرباران شدند.

روزهای ۲۴ و ۲۵ فروردین: داس مرگ هم چنان نظامی ها را درو میکرد.

یکشنبه ۲۶ فروردین ۱۳۵۸: "نورالدین کیانوری" دبیر کل حزب توده که پس از سالها

دوری به ایران بازگشته بود در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: « داد گاههای انقلاب اسلامی، نام ایران

را سربلند کرده است ..... »

او از آقایان بازرگان و سید محمود طالقانی بعنوان برجسته ترین چهره های ایران که نقش مهمی در

پیشرفت انقلاب داشته اند یاد کرد ....

سه شنبه ۲۷ فروردین ۱۳۵۸: "محمد حسن اسلامی" وزیر پست و تلگراف و تلفن اعلام

کرد:

« کلیه قراردادهای مخابراتی ایران با شرکت آمریکایی بل لغو گردیده است،

۲۵۰ قرار داد در شرکت مخابرات وجود دارد که اکثر آنها لغو خواهد شد ..... »

در روزهای ۲۶ و ۲۷ فروردین اعدامها در تهران - تبریز - سبزوار و شیراز ادامه داشت.

سه شنبه ۲۸ فروردین ۱۳۵۸: امروز اسامی ۹ نفر از مأموران سازمان اطلاعات و امنیت استان گیلان

که قطعه قطعه شدند اعلام گردید.

چهارشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۵۸: امروز نیز ۶ افسر و درجه دار اعدام شدند.



پنجشنبه ۳۰ فروردین ۱۳۵۸: در شهرهای اصفهان - ملایر - همدان - تهران - خرمشهر -

اردبیل و ساوه عده‌ای دیگر از نظامیان و افراد شهربانی تیرباران شدند.

جمعه ۳۱ فروردین ۱۳۵۸: میتینگ هواداران حزب دمکرات کردستان ایران در استادیوم ورزشی

نقده به خون کشیده شد تعداد کشته‌ها ده‌ها نفر اعلام گردید.

"عباس امیر انتظام" معاون نخست‌وزیر در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: در

آینده ارتش ایران کوچک و محدود خواهد شد. (باز هم خبر خوشی دیگر برای

صدام حسین و دشمنان ایران!)

حوادث مرگبار در ایران، اعدام و زندانی شدن امیران ارتش و فرار برخی از آنها، قدرت نظامی را بکلی از بین برد و در این هنگامه خون و آتش از یک سو، بی‌تدبیری و عدم مدیریت مسولان از سوی دیگر. قدرت دولت مرکزی را به تهران محدود ساخت و ارتش که به سختی آسیب دیده و تحقیر شده بود هیچ‌گونه حضوری در مراکز استراتژیک و حتی نوار مرزی نداشت و در نتیجه دولت عراق مرزهای ایران را جولانگاه تحرکات ضد ایرانی خود قرار داده بود بطوری که قسمتی از مرزهای خشکی ما در خرمشهر بصورت اتوبان بزرگی از عراق بسوی ایران در آمده و تردد افراد بدون هرگونه کنترلی صورت می‌گرفت و سیل اسلحه قاچاق از این طریق روانه ایران می‌شد و برخی از اعراب وابسته به جبهه التحریر و جبهه آزادی بخش خوزستان اسلحه مجانی مانند کلاشینکف و موشک انداز آر پی جی ۷ و مواد منفجره بدون پرداخت وجه از عراقی‌ها در یافت می‌کردند و برای

این منظور سیم های خار دار از شلمچه تا بندر خرمشهر بطول ۱۲ کیلومتر را بریده بودند تا وسائط نقلیه  
براحتی از مرزها عبور کرده، وارد ایران شوند.

همزمان با وقوع این حوادث ( ۱۴ تیر ماه ۱۳۵۸ ) سرلشگر ناصر فرید رئیس وقت ستاد ارتش و  
برگزیده آقای بازرگان به خبرنگار روزنامه اطلاعات می گوید :

**" عراق به عنوان يك کشور همسایه با ما دوست و هم کیش است و حادثه حمله**

**هوایما های عراقی به کردستان**

**صرفا تصادفی بوده و دولت عراق تصمیماتی که مغایر با روابط حسن هم جواری**

**با ما باشد اتخاذ نکرده است.....!! "**

اما بعضی ها علی رغم خوش بینی های رئیس ستاد ارتش در این مدت بیکار ننشسته و با بسیج  
نیروهایی در داخل خاک ایران و بدون نگرانی از قدرت ارتش یا سازمان امنیت و یا نظامات اداری  
دیگر، جبهه های آزادی بخش را سامان دادند و با هدایت مقامات امنیتی و نظامی عراق موفق به اجرای  
برنامه های زیر شدند :

۱- در تیر ماه ۱۳۵۸ تظاهراتی علیه دولت ایران صورت گرفت.

۲- از روی پل خرمشهر به سوی پاسداران نارنجک پرتاب شد و چهار نفر مجروح

گردیدند.

- ۳- محل پاسداران جزیره مینو منفجر شد.
- ۴- در پاسگاه ژاندارمری نزدیک اهواز، انفجار عظیمی روی داد.
- ۵- در ۷۰ کیلومتری دزفول یک پاسگاه ژاندارمری خلع سلاح شد.
- ۶- طی عملیات تروریستی، دو فروند از هواپیماهای جنگی ایران در فرودگاه اهواز به آتش کشیده شد.
- ۷- در شادگان ۷ پاسدار بقتل رسیدند.
- ۸- با انفجار لوله‌های نفت و گاز آغاچاری و حرارت ناشی از آن پل فلزی که بندر امام خمینی را به جاده آبادان مرتبط می ساخت ذوب گردید. مسئولیت این انفجار را در ۱۶ تیر ماه ۱۳۵۸ "گروه چهارشنبه سیاه" از مزدوران تجزیه طلب صدام، بعهده گرفت.
- ۹- یکشنبه ۱۷ تیر ماه ۱۳۵۸ دولت عراق در نزدیک بصره اردوگاهی تشکیل داد که از آنجا اقدامات خرابکارانه علیه ایران هدایت می شد و از همین پایگاه بود که حمله به پاسگاه مرزی سعیدیه در خاک ایران صورت گرفت.
- ۱۰- روزانه حداقل یک بمب در خوزستان منفجر میشد.

- ۱۱- ساعت ۸ شب پنجشنبه ۲۱ تیر ماه یک پل راه آهن در خرمشهر منفجر شد و همزمان حملات گسترده ای به سوی مراکز انتظامی مثل شهربانی و مراکز نظامی مانند نیروی دریایی و اداره بندر صورت گرفت و شهر به شدت در معرض تجاوز گروه های تجزیه طلب قرار گرفت.
- ۱۲- تیمسار مدنی در روز دوشنبه ۲۵ تیر ماه ۱۳۵۸ عده کشته شدگان وقایع خرمشهر را ۷ نفر و مجروحان این تهاجم را بالغ بر ۶۰ نفر اعلام کرد.
- ۱۳- رفت و آمد افراد « جبهه التحریر » اهواز به عراق و طی دوره های آموزشی تروریستی بدون وقفه انجام میشد.
- ۱۴- کنسولگری عراق در خرمشهر، مرکز فرهنگی خلق عرب را حمایت میکرد.
- ۱۵- سفارت ایران در لندن توسط عده ای از عرب های خوزستان در اردیبهشت ۱۳۵۹، اشغال گردید.
- ۱۶- کارت های شناسایی برای عده ای تجزیه طلب توسط عراق صادر شد در نتیجه تردد آنان به بصره میسر گردید.
- ۱۷- مسئولین دولت عراق حمایت از گروه های خودساخته ی تجزیه طلب را بدون خوف از واکنش ایران رسماً بر زبان جاری کردند بطوریکه در اردیبهشت ۱۳۶۱ "عزت ابراهیم الدوری" معاون صدام حسین در یک پایگاه تربیت تروریست برای ایران خطاب به رهبران جبهه عربی آزادی بخش اهواز گفت:

« ..... عراق پایگاه انقلاب عربی اهواز بشمار می آید و مبارزه رهایی بخش شما

را نمونه‌ای از مبارزات آزادیخواهانه ملتی میداند که برای بدست آوردن حقوق

**خود در سرزمین‌اش تلاش میکند ..... » !**

اطلاق کلمه « ملت » به اقوام وطنپرست عرب آنهم در یک جمع خرابکار و مزدور آموزش

دیگری بود از نوع کوشش برای جداسری. این لغت سازها که به کام عده‌ای از روشنفکران قوم‌پرست

خوش آمد هم‌چنان در مصاحبه‌ها و مناظره‌های خود از آن استفاده می‌کنند .... !!

صدام حسین در ۲۷ خرداد ۱۳۵۹ در یک سخنرانی بمناسبت دوازدهمین سالگرد کودتای عراق

گفت :

« .... ما به خلق مبارز عربستان ( خوزستان ) که در راه آزادی و برابری علیه

دارودسته، نژادپرستی که او را از ساده‌ترین حقوق زندگی و امیدها محروم ساخته

است و کاروان‌های شهیدانش را تقدیم میدارد، درود میفرستیم .... » 1

اطلاق کلمه ی نژادپرست در این نطق مرا بیاد اتهام « نژادپرستی » به رضاشاه توسط برخی از روشنفکران تجزیه طلب می اندازد و از اینکه با شیخ خزعل کنار نیامد و خوزستان را دودستی تقدیم او نکرد سخت آشفته حال و عصبانی هستند .....

روشنفکران داخلی از جمله "آقای یوسف عزیزی بنی طرف" هم میگویند و مینویسند:

**« .... رضاشاه گفتمان نژادپرستانه‌ای را بر کشور ایران تحمیل کرد**

**که طی سالها و قرنهای متمادی بی سابقه بود، این گفتمان فاشیستی که توسط**

**پسرش نیز تداوم یافت آسیب‌های فراوانی به ترکیب قومی کشور ما وارد آورد**

**« .... !»**

سؤال اینست که رضا شاه در برابر شیخ خزعل و یا سمیتقو و دیگرانی که استقلال و تمامیت ارضی ایران را تهدید میکردند چه باید میکرد که نژادپرست نباشد ....؟ یا محمد رضا شاه با پیشه‌وری و فرقه دمکرات که قصد جدایی آذربایجان را از پیکره ایران داشتند چه معامله‌ای باید انجام میداد که مورد عنایت آقایان روشنفکران قوم‌پرست باشد؟ آیا پادشاه یک کشور آفریقایی هم حق دارد دست

عوامل بیگانه را برای تجزیه کشورش باز بگذارد؟ اتفاقاً در میان خدمات این پدر و پسر آنچه که از همه پررنگ تر است ستیز با قدرتهای تجزیه طلب است.!

صدام حسین در ۲۳ اسفند ۱۳۵۸ با جملاتی رساتر نیات پلیدش را مطرح کرد و گفت:

**«..... مردم ما در عربستان (خوزستان) باید خود را برای اعمال حقوق ملی و**

**میهنی خویش**

**در سرزمین خود آماده کنند و همچنین آماده شوند تا به عنوان مردمی که**

**دارای ویژگی های**

**خاص خود در طول تاریخ بوده و اکنون نیز آنها را دارا هستند نقش خود را ایفا**

**کنند،**

**مردم ما در عربستان (خوزستان) تمام شرایط را برای ایجاد کشور خود دارند**

**«....»**

طرح کشوری بنام عربستان از سوی رهبر عراق که همراه با حواله نقل و نبات برای عدهای مزدور بود باید برای قلم بدستان و مصاحبه کنندگان داخلی کشور ما درس عبرتی باشد و بدانند که این ناز و نوازشها به قصد بلعیدن خوزستان بوده و بس..... عربدههای مستانه صدام حسین به قصد دلسوزی برای برادران و خواهران عرب زبان ما در خوزستان نبود، زیرا اگر چنین بود نمی بایست در حمله به خوزستان زنان و مردان عرب زبان را مورد تجاوز قرار دهد. نمی بایست با توپخانه و موشک خانه های آنها را

ویران کند. فریادهای صدام از درد بزرگی حکایت میکرد که قرارداد الجزیره به جانش نشاندہ بود. او چشم طمع به خوزستان داشت و میخواست آن را ضمیمه عراق کند و با این نیت شوم در ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹، آتش تانکها و توپخانههای ارتش ۲۰۰ هزار نفری را بر سر مردم خوزستان بارید و خرمشهر را علیرغم جان‌بازیهای شهروندان آن شهر ویران و سپس اشغال کرد.

حمله صدام به ایران براساس اسناد و مدارک که بعدها توسط آمریکا فاش شد با چراغ سبز سازمان سیا انجام شد و در افکار عمومی جهان این چنین القا، گردید که گروگان‌گیری آمریکایی‌ها در ایران بهای این جنگ است!

شوربختانه آنچه که بنی‌صدر رئیس‌جمهور و سرهنگ مدنی با ارتش و سران نظامی ما کردند با تجاوز عراق به ایران مقارن شد. مدنی پایگاههای دریایی ایران را از حیض انتفاع خارج کرد و سلاحهای خریداری شده را تحویل نگرفت. "پایگاه کنارک" یکی از بزرگترین مراکز نظامی هوا دریایی ایران را به پایگاه صید ماهی تبدیل کرد. او که فقط بدرد معلمی و سخنرانی میخورد، با ارتش ایران آن کرد که صدام و تمامی دشمنان ایران میخواستند و آرزو میکردند....!

در زمان بنی‌صدر، داستان کودتای نوژه سبب شد تعدادی از بهترین خلبانهای ما به جوخه آتش سپرده شوند و نیروی هوایی ایران از ردیف پنجمین قدرت هوایی جهان خارج گردد و بالاخره آن که همه شرایط برای حمله صدام به ایران فراهم گشت.....!!



با تجاوز صدام به سراسر غرب و جنوب کشور، ایران و خلیج فارس به کانون خشم و نفرت مبدل گردید، کشورهای عربی که تا قبل از انقلاب روزها در صف نوبت دیدار حتی نخست‌وزیر ایران بودند و از حمایت صمیمانه ایران برخوردار میشدند، دفعتاً با هماهنگی کامل روبروی ایران و در کنار عراق قرار گرفتند حتی یاسر عرفات یار دیرین ملی مذهبی‌ها با همه نیروهای نظامی خود علیه فرزندان ایران می‌جنگیدند. غرب و شرق، اروپا و آمریکا و همه کشورهای عربی به صدام پول و اسلحه و اطلاعات دادند تا تیر خلاص را بر اقتدار ملت ایران شلیک کند.

۸ سال مقاومت ملت ایران در برابر تهاجم اعراب به فرماندهی انگلیس و آمریکا، جهان را با حیرت روبرو ساخت و برخلاف امیدهایی که بعضی‌ها به برادران عرب‌زبان ما در خوزستان داشتند، آنان با همت ایرانی و با تکیه بر میراث فرهنگی دیرین خود، عراق را بشدت مأیوس کردند. جبهه‌های پوشالی خلق عرب که از حرامیان بعضی آباستن شده بودند، شرمنده و سرافکننده در برابر اقوام و طایفه‌های عرب‌زبان خود و مردم کوچه و بازار، به آن سوی آبهای خلیج فارس گریختند زیرا در این هنگامه‌ی خون و آتش و خیانت و توطئه، جوانان تهرانی، یزدی، تبریزی، اصفهانی و خراسانی و سیستانی از سراسر کشور به جبهه‌های خوزستان شتافتند و جان‌شان را تقدیم وطن کردند تا خوزستان به کام دشمن فرو نرود و این پایگاه و پایتخت ایران باستان و دوران شکوه و اقتدار ایرانی هم‌چنان در ساحل خلیج همیشه فارس بدرخشد. جوانان ایرانی به پان‌تورکیست‌ها و پان‌عرب‌ها درس بزرگی دادند... همه آموختند که چگونه ایران قرن‌ها راست قامت باقی مانده اما برخی روشنفکران قوم‌پرست ما آمادگی آموختن ندارند - شاید که ظرفیت‌شان قبلاً پر شده باشد !!

## آنان معتقدند :

« جامعه ایران هنوز برای قضیه فدرالیسم و خودمختاری آمادگی ندارد. باید کار

تئوریک بشود. کار فرهنگی بشود..!! »

آنان که مایوس از تهاجم نظامی شده‌اند ... امروز بر این باورند که باید برای قومیت عرب تاریخ ساخت، آنان را از ریشه جدا کرد - باید اقوام را از پشتوانه عظیم فرهنگی‌اش یعنی زبان فارسی دور کرد - باید ابتدا به جدایی فرهنگی پرداخت سپس به جدایی سیاسی اقدام نمود .....!! یعنی به کار فرهنگی پرداخت ....!!

هشت سال جنگ عراق با ایران - در اثر حماسه‌آفرینی‌های جوانان ما، برای صدامیان جز ناکامی چیزی نداشت، گرچه زیربناهای اقتصادی ما ویران شد و هزاران تن در خاک‌های لرستان، کردستان، آذربایجان و خوزستان و در زیر شن‌های تفته آن سامان بخواب ابدی فرورفتند و هزاران نفر معلول و مجروح روی دست ملت ایران باقی ماند ... اما خوزستان پا بر جاست و توطئه تجزیه ایران به گورستان سپرده شد. جنگ ایران و عراق پس از هشت سال پر ماجرا و عبرت انگیز با نوشیدن جام زهر پایان یافت و هر دو کشور به مرزهای سابق خود باز گشتند و شط العرب (اروند رود) مدفن کشتی‌ها و قایق‌های جنگی و تجاری شد و عملاً این رودخانه از حیز انتفاع خارج گشت.

این جنگ ظاهراً "برنده و پیروز نداشت، پیروزی واقعی از آن کارتل‌ها و صاحبان کارخانجات ابزار جنگی و شرکت‌های بزرگ شیمیایی بود. اروپای ورشکسته جانی تازه گرفت - امریکا ناوگانش

را در خلیج فارس مستقر ساخت و پایگاههای برای اعمال حکومت جهانی ایجاد کرد. خزانه کشورهای عربی که هزینه جنگ صدام را پرداخته بود خالی شد و زمینه برای عقد قراردادهای جدید نفت و گاز فراهم گردید و دولت ها و حکومت های تندرو و فرقه ای و مذهبی در خاور میانه رشد و قوام یافت.

در ایران حاکمیت فرقه ای ریشه دوانید و دولت سازندگی به رهبری هاشمی رفسنجانی بر اریکه قدرت فردی تکیه زد و همه یاران روحانی و شبه روحانی را از برکت سفره گسترده سازندگی سیراب کرد، دیگر از کاخ نشینان مذمت نمی شد و بنز سواران عزیز و محترم شدند و زندگی اشرافی و لوکس از عنایات الهی تلقی گردید و مستضعفان هم به دعا و ثنا مشغول !!

## و اما راز بزرگ جهان هستی در بقای سرافرازانه ایران و نابودی صدامیان هم

### شنیدنی است :

صدام به آتش اربابانش سوخت، عربدهای او در درون سوراخی تاریک خاموش شد. آمریکا و انگلیس هرچه بمب داشتند بر سر عراق فرو ریختند و بعضی ها را بخاک و خون کشیدند آری همه ی دستهایی که به سوی مرزهای ایران شلیک کرده بود – در این آتش سوخت.....!!

صدام و صدامیان و نیروهای متجاوز به ایران در گورستان بدنامی و خفت و خواری دفن شدند ولی ایران هم چنان برپاست و به اعلامیه حقوق بشر کوروش بزرگ می نگرد که فرمان سرفرازی ملت ماست.

عراق امروز در تصرف نیروهای آمریکایی و انگلیسی است. انگلیسی‌ها در بصره، پایگاه استعماری سابق‌شان خانه کرده‌اند.... بصره که کانون توطئه علیه ایران بوده است..... هم اکنون نیز فعال است..... زیرا که جبهه‌های خلق عرب فعال‌اند!....!

بصره پایگاه انگلیس‌ها بار دیگر لانه روباه شده است زیرا که روبه صفتی برخی از سران کشورهای عرب در مورد جزایر سه‌گانه ایران در خلیج فارس مشهود است..... این دولت‌های جدیدالولاده در حد و اندازه‌ای نیستند که بتوانند ادعای مالکیت جزایر ایرانی را بنمایند..... اینان آلت فعل‌های سیاست شیر پیر بریتانیا می‌باشند که برای بقای حکومت‌های غیر مردمی و غیرمشروع خود هر روز در آغوش قدرتی هستند.... زمزمه‌های شوم پان‌عریسم و ادعاهای مسخره مالکیت بر جزایر سه‌گانه باز هم از بصره شنیده می‌شود.....

افسانه پرملال توطئه تجزیه خوزستان پایان نیافته این‌بار قلم‌بدستان و روشنفکران قوم‌پرست پرچمداری این فتنه را به دوش کشیده‌اند.... و بقول خودشان، فعالاً باید کار فرهنگی کنند!!

اما جامعه ایرانی نسبت به این صداها حساس است و دیگر فریب دودوزه‌بازان و فرصت‌طلبان را نخواهد خورد - و این بار و بارهای دیگر نیز به لطف خداوندی هرگونه توطئه‌ای از سوی دشمنان ایران، بدست توانای ملت بزرگ ایران نقش بر آب خواهد شد.

**منوچهر یزدی**

۱۳۸۳/۳/۲۷

هم زمان با تجدید چاپ این نوشته (اردیبهشت ماه ۱۳۸۴) پیش بینی های نویسنده جامه عمل

پوشید.

حضور انگلیس در بصره برای خوزستان ماجراها آفرید. می گویند شرکت نفتی شل برای ایجاد آشوب و تجزیه طلبان خوزستان سرمایه گذاری کرد. در این فتنه تعدادی کشته و زخمی و عده ی زیادی بازداشت شدند ولی تجزیه طلبان عرب زبان که سازمان داده شده بودند از حمایت مردم برخوردار نگردیدند فقط توانستند چرخ سرکوب حاکمیت را تند تر نمایند و برابر حرکت آزادی خواهی ملت ایران وقفه ناچیزی ایجاد کنند.... مشروح جریان را در جزوه ای دیگر تقدیم خواهم کرد.

پایان



همیه و تنظیم: جوانان پان ایرانیست کرمان

نشانی تارخا: [WWW.Panskeper.bogfa.com](http://WWW.Panskeper.bogfa.com)

نشانی رایانامه: [Panskeper@Yahoo.com](mailto:Panskeper@Yahoo.com)